جُستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران

عبدالله شهبازی

درباره جمعیت بهائیان ایران داده‌های موجود سخت متناقض است. در اوایل سده بیستم میلادی تعداد ایشان حدود ده هزار نفر گزارش می‌شد.[1] بیست سال بعد، در حوالی سال ۱۳۰۷ ش.، حسن نیکو، مبلغ پیشین بهائی، این رقم را اغراق‌آمیز دانست و شمار بابی‌ها در سراسر جهان را، اعم از ازلی و بهائی، ۵۲۰۷ نفر اعلام نمود که ۳۹۶۰ نفر در ایران زندگی می‌کنند.[2] این ادعا قانع‌کننده نیست زیرا در فهرست مندرج در کتاب نیکو، نام برخی از روستاهای معروف بهائی‌نشین دیده نمی‌شود و لذا به‌نظر می‌رسد که ارقام فوق منطبق با روح کتاب نیکوست که با هدف تخفیف و تحقیر بهائیت تدوین شده است.

به‌نوشته دنیس مک‌ایون، استاد دانشگاه نیوکاسل انگلیس، در *دایرة‌المعارف ایرانیکا*، بهائی‌گری در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۵۲ میلادی رشدی کند داشت ولی از سال ۱۹۵۲م./۱۳۳۱ش. گسترش آن شتاب گرفت و این امر به‌دلیل برنامه‌ریزی‌ها و سازماندهی‌هایی بود که با برنامه «جهاد ده ساله» شوقی افندی آغاز شد.[3] *دایرة‌المعارف بریتانیکا* (۱۹۹۸) اوج گسترش بهائیت را در دهه ۱۹۶۰ میلادی می‌داند که سبب شد در اواخر

---

۱. گزارش رئیس حزب‌الوطن مصر در نشریه *اللواء*. بنگرید به: حسن نیکو، *فلسفه نیکو در پیدایش راهزنان و بدکیشان*، بی جا [تهران]، بی تا [حوالی ۱۳۱۰ش.]، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. *فلسفه نیکو*، ج ۲، صص ۲۱۳-۲۱۴.

3. *Encyclopaedia Iranica*, London and New York: Routledge & Kegan Paul, vol. I, 1985, p. 449.

سده بیستم میلادی شمار نهادهای بهائی به بیش از ۱۵۰ مجمع روحانی ملّی و حدود ۲۰ هزار مجمع روحانی محلی برسد.[۴]

دایرة المعارف اسلام (ویرایش جدید، ۱۹۶۰) مرکز اصلی جمعیتی بهائیان را در ایران می‌داند و تعداد آنان را در حوالی سال ۱۳۳۸ ش. **بین پانصد هزار تا یک میلیون نفر** تخمین می‌زند. **در این زمان در شهر تهران حدود ۳۰ هزار بهائی زندگی می‌کردند.** دومین گروه پرشمار جمعیتی بهائیان در **ایالات متحده آمریکا** بود که در آن زمان شمار ایشان **ده هزار نفر** گزارش شده است. در این زمان در اروپا، به‌ویژه در آلمان، حدود یکهزار نفر بهائی زندگی می‌کردند. در سایر کشورها جوامع بهائی تنها چند صد نفر عضو داشتند بجز اوگاندا که در اثر تبلیغات بهائیان شمار ایشان طی سال‌های ۱۳۳۵–۱۳۳۸ ش. به بیش از سه هزار نفر رسید.[۵]

تحرک جدّی مبلغین بهائی و به تبع آن رشد بهائیت در ایران از دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار آغاز شد و در دوران سلطنت احمدشاه قاجار و رضاشاه پهلوی، که بهائیان از نفوذ و حمایت فراوان در دستگاه دولتی برخوردار بودند، شدت یافت. معهذا، چنان‌که دیدیم، رشد جمعیت بهائیان ایران به‌طور عمده از دهه ۱۳۳۰ ش. آغاز شد. در سال‌های ۱۳۲۶–۱۳۳۰ ش. محفل ملّی بهائیان ایران برنامه خود را برای گسترش بهائیت به مرحله اجرا گذارد و شدت تبلیغات و فعالیت ایشان از اردیبهشت/ رمضان ۱۳۳۴ ش. اعتراض شدید آیت‌الله‌العظمی بروجردی و سایر علما را برانگیخت. پس از ابراز نارضایتی‌های شدید آیت‌الله‌العظمی بروجردی[۶] حکومت پهلوی ناگزیر به محدودکردن فعالیت بهائیان شد. به دستور شاه پزشک مخصوص بهائی او، سرلشکر عبدالکریم ایادی، مدت کوتاهی ایران را ترک کرد و در ایتالیا اقامت گزید[۷] و در ۱۶ اردیبهشت مقامات نظامی (سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران و سرلشکر نادر

---

4. "Bahai faith", *Britannica CD 1998*.

5. *The Encyclopaedia of Islam,* New Edition, Leiden: E. J. Brill, vol. I, 1960, p. 918.

۶. برای آشنایی با نمونه‌ای از اعتراض‌های آیت‌الله‌العظمی بروجردی بنگرید به نامه مورخ ۶ تیر ۱۳۳۴ آیت‌الله بروجردی به فضل‌الله زاهدی (نخست‌وزیر) در: سید محمدحسین منظورالاجداد، *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی*، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹، صص ۴۹۸-۴۹۹.

۷. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج اوّل، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰، ص ۲۰۳.

باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش) به تصرف و تخریب حظیرة القدس، مرکز بهائیان تهران، یاری رسانیدند. بختیار این محل را به مقر رکن دوّم ستاد ارتش بدل نمود. دکتر مهدی حائری یزدی علت مقابله شدید آیت‌الله بروجردی با بهائیان را چنین ذکر می‌کند:

در مسئله بهائی‌ها تا آنجایی که ایشان تشخیص می‌داد، که بهائی‌ها یک گروه ناراحت‌کننده و اخلالگر در ایران هستند. مسئله صرف اختلاف مذهبی نبود. اینطوری هم که معروف بود تا یک اندازه‌ای هم درست بود که این گروه یک نوع سروسری با منابع خارجی دارند و بیشتر مجری منافع خارجی هستند تا منافع ملّی. در این‌طریق مرحوم آقای بروجردی به هیچ وجه تردیدی از خودش نشان نمی‌داد که [از] آن‌چه گروه بهائی‌ها از دستش برمی‌آید [جلوگیری کند] از اذیت‌ها و کارهای موذیانه‌ای که بهائی‌ها دارند و درباره مسلمان‌ها دریغ نمی‌کنند. یعنی به‌طور مخفیانه افراد خودشان را وارد مقامات اداری می‌کنند و مقامات را اشغال می‌کنند. بعد هم مسلمان‌ها را ناراحت می‌کنند. می‌زنند. از بین می‌برند. از این کارها خیلی زیاد می‌کردند. حالا بگذرید از این که الان صورت حق به جانبی به خودشان می‌گیرند. کاری ندارم به وضع فعلی. ولی آن زمان این شکل بود. واقعاً هر کجا که دستشان می‌رسید، به هر وسیله بود، هر مقامی بود اشغال می‌کردند و سعی می‌کردند دیگران را از بین ببرند یا وارد مجمع خودشان بکنند و کارهایی که آن‌ها می‌خواهند انجام بدهند... ولی ایشان [آیت‌الله بروجردی] از این جریان و از این ماجرا آگاه بود و به هر وسیله‌ای بود جلوگیری می‌کرد.[۸]

حسین خطیبی، که فردی مطلع بود،[۹] در آن زمان شمار بهائیان ایران را **۳۰۰ هزار نفر** و بهائیان تهران را **۵۰ هزار نفر** تخمین زد و **هدف از همکاری شاه و ارتش با علما را تلاش آمریکایی‌ها برای «تصرف آرشیو» بهائیان و دستیابی به اسامی ایشان اعلام نمود.**[۱۰]

---

۸. *خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی*، به‌کوشش حبیب لاجوردی، تهران: نشر کتاب نادر، ۱۳۸۱، ص ۴۵.

۹. حسین خطیبی، که از جنجالی‌ترین اقدامات او قتل سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی دولت دکتر مصدق است، در سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رهبری یک شبکه مخفی از نظامیان را به‌دست داشت و با شخص شاه مرتبط بود. پس از کودتا، بسیاری از عزل و نصب‌های مقامات نظامی، از جمله انتصاب باتمانقلیچ، در رایزنی با خطیبی انجام گرفت.

۱۰. نامه مورخ ۱۳۳۴/۲/۳۰ حسین خطیبی به دکتر مظفر بقایی، مجموعه اسناد خصوصی دکتر مظفر بقایی کرمانی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

←

آخرین آمار بهائیان به آوریل ۱۹۸۵ تعلق دارد که مرکز سازمان جهانی بهائیان (حیفا، اسرائیل) شمار اعضای خود را در سراسر جهان **چهار میلیون و ۷۳۹ هزار نفر** اعلام کرد. از این تعداد، ۵۹ درصد در قاره آسیا، ۲۰ درصد در آفریقا، ۱۸ درصد در آمریکا، ۱/۶ درصد در استرالیا و نیم درصد در اروپا ساکن بودند. در این آمار تعداد بهائیان ساکن در ایران اعلام نشده است. معهذا، ادعا شده که ۲,۸۰۷,۰۰۰ نفر از بهائیان در قاره آسیا زندگی می‌کنند.[۱۱] از آنجا که ایران مهم‌ترین مرکز بهائی‌نشین در آسیا و جهان است، می‌توان حدس زد که از دیدگاه مرکز سازمان جهانی بهائیان حداقل دو میلیون بهائی در ایران زندگی می‌کنند. به دلیل فقدان آمار رسمی بهائیان در ایران راهی برای ارزیابی این رقم و سنجش میزان صحت وسقم آن در دست نیست. این تصوّر وجود دارد که مرکز بهائیت همواره درباره شمار پیروان خود اغراق کرده و در مقابل منابع ضد بهائی در ایران نیز همواره رقم بهائیان را ناچیز جلوه داده‌اند.

دنیس مک‌ایون می‌نویسد: منابع بهائی ادعا می‌کنند که پس از انقلاب اسلامی در ایران حدود ۲۰ هزار نفر بهائی به قتل رسیدند. او این رقم را بسیار اغراق‌آمیز می‌داند و مدعی است که طی هفت ساله اوّل حکومت جمهوری اسلامی در ایران حدود ۲۰۰ نفر بهائی اعدام شدند و در طی دوران پس از انقلاب جمعاً ۳۰۰ تا ۴۰۰ بهائی در جریان‌های مختلف به قتل رسیدند.[۱۲]

بهائیانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعدام یا از ایران خارج شدند، عموماً به مشهورترین و ثروتمندترین خانواده‌های بهائی تعلق داشتند و به دلیل تصدی مناصب

←

خطیبی در نامه فوق‌الذکر به دو جریان متفاوت اشاره می‌کند. جریان اوّل مردم و علما هستند که در واقع خواستار ریشه‌کن کردن بهائیان می‌باشند و جریان دوّم آمریکایی‌ها و شاه که پس از اشغال حظیرة‌القدس خواستار پایان دادن به موج ضد بهائی هستند. او می‌نویسد: «مخصوصا چیزی که سر رشته را دراز می‌کند اصرار آیت‌الله بروجردی دامت‌برکاته برای شدت عمل دولت نسبت به افراد فرقه بهائی است. و از طرف اعلیحضرت رئیس شهربانی و یک دو نفر در عرض هفته اخیر چند بار آیت‌الله را ملاقات کرده ولی از این ملاقات‌ها نتیجه نگرفته‌اند. و طبق یک اطلاع خصوصی اساساً از ایام عید به این طرف آیت‌الله از اعلیحضرت گله‌مند شده است و تاکنون با همه اقداماتی که صورت گرفته است از ایشان رفع گله نشده است.»

11. *Iranica,* ibid, pp. 449-450.

12. ibid, pp. 463-464.

عالی دولتی یا دستیابی به ثروت‌های عظیم از طریق پیوند با حکومت پهلوی مورد تعقیب قرار گرفتند. افرادی مانند **امیرعباس هویدا** و **حبیب ثابت** و **هژبر یزدانی** و **عبدالکریم ایادی** و **هوشنگ انصاری** و **غلامرضا ازهاری** و غیره، به‌عنوان شاخص‌ترین چهره‌های فرقه بهائی در ایران، تمامی بهائیان ایران نبودند و اعدام یا فرار ایشان از کشور به معنی پایان حیات بهائیت در ایران نبود.

جغرافیای جمعیتی بهائیان ایران

به‌نوشته مک‌ایون، بخش مهمی از جمعیت بهائیان ایران را «**روستاییان و دهقانان و صنعت‌گران و کسبه شهری**» **تشکیل می‌دادند.**[۱۳] آماری که حسن نیکو در حوالی سال ۱۳۰۷ ش. از بهائیان ایران (با ذکر تعداد ایشان در برخی از شهرها و روستاها) به‌دست داده، هر چند در جهت تخفیف بهائیت جلوه می‌کند، ولی از این منظر حائز اهمیت است که مراکز مهم تراکم جمعیتی بهائیان و ترکیب ایشان را از نظر تعلق به مناطق مختلف کشور نشان می‌دهد. طبق فهرست نیکو، مناطق دارای جمعیت انبوه بابی و بهائی در ایران به‌شرح زیر است: شهر یزد ۴۰۰ نفر، تهران و توابع ۳۷۰ نفر، سنگسر ۳۰۷ نفر، همدان ۳۰۰ نفر، آباده و همت‌آباد ۲۵۰ نفر، نجف‌آباد ۲۰۰ نفر، سیسان (بستان‌آباد تبریز) ۱۸۰ نفر، اردستان ۱۵۰ نفر. حسن نیکو شمار بابی‌ها و بهائی‌های شهر تبریز را ۶۰ نفر و شیراز را ۴۵ نفر ذکر کرده که احتمالاً، به دلیلی که گفتم، کمتر از میزان واقعی است.

اگر نسبت موجود در تخمین حسن نیکو درباره ترکیب محلی جمعیت بابیان و بهائیان ایران را در اوایل دهه ۱۳۰۰ ش. بالنسبه درست بدانیم، همین نسبت را در طول هفت دهه بعد ثابت فرض کنیم و جمعیت کنونی بهائیان ایران را یک میلیون نفر بدانیم، ترکیب جمعیتی ایشان بر اساس تعلق محلی چندان واقعی جلوه نخواهد کرد. مثلاً، بر اساس روش فوق هم‌اکنون باید ۱۵۴ هزار بهائی در سنگسر و ۹۰ هزار بهائی در سیسان زندگی کنند. **این ارزیابی درباره ترکیب منطقه‌ای جمعیت بهائیان دقیق و علمی نیست زیرا رشد سریع بهائیت در ایران در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ش. و در اثر تبلیغ بود نه زاد و ولد بهائیان پیشین.** برای نمونه، حسن نیکو در حوالی سال ۱۳۰۷ تعداد بهائیان خوی را یازده نفر تخمین زده[۱۴] در حالی‌که در سال ۱۳۳۰ شمار بهائیان این شهر و سه

13. ibid, p. 441.

۱۴. نیکو، همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۱۲.

روستای پیرامونی آن (ایواوغلی، پیرکندی و ویشلق) حدود ۵۰۰ نفر گزارش شده است. رشد بهائیت در این منطقه به‌علت بهائی شدن یکی از متنفذین محلی به‌نام مشهدی اسماعیل بود.[۱۵]

بخش قابل توجهی از بهائیان ایران روستائیان فقیری بودند که در روستاهای اربابان و مالکان بهائی زندگی می‌کردند. تعداد قابل توجهی از این‌گونه روستاها در سراسر ایران وجود داشت که یا ملک بهائیان ثروتمند بود یا از موقوفات بهائی.[۱۶] از مالکین بزرگ بهائی در دوران متأخر قاجار، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: میرزا محمدحسین خان **معتمددیوان کواری** (فارس) و دو برادرش **میرزا عبدالحسین خان** و **موقرالدوله** (پسران **میرزا احمد خان**، از **خاندان افنان**)،[۱۷] **لطفعلی خان کلبادی (سردار جلیل)** رئیس ایل کلبادی مازندران، **قاسم خان عبدالملکی (هژبرالدوله)** رئیس ایل عبدالملکی مازندران، و **ابراهیم خان ابتهاج‌الملک گرگانی** (بزرگ مالک گیلان). حضور بزرگ مالکان بهائی در تمامی دوران سلطنت پهلوی ادامه یافت. سیاست تقسیم اراضی دهه ۱۳۴۰ ش. این روند را تقویت نمود زیرا با سلب مالکیت از مالکان مسلمان و ایجاد آشفتگی در ساختار مالکیت و مدیریت روستایی راه را برای رشد بزرگ‌مالکان وابسته به دربار پهلوی، به‌ویژه بهائیان، هموار کرد.

سلطه بهائیان بر دو نهاد اصلی متولی اراضی (اصلاحات ارضی و منابع طبیعی)

---

۱۵. بنگرید به: عزیزالله سلیمانی اردکانی، *مصابیح هدایت*، تهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع [۱۳۴۰ش.]، جلد ۵، ص ۵۰.

۱۶. مالیات بر ارث املاک و اموال ثروت شوقی ربانی، رهبر بهائیان، در ایران در سال ۱۳۳۶ ش. (زمان مرگ او) معادل ۲۸۷ میلیون دلار بود. (اسماعیل رائین، *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی*، تهران: مؤسسه تحقیقی رائین، بی تا [۱۳۵۸؟] ص ۳۴۳). تصاویر اسناد مربوطه در کتاب رائین مندرج است. این در حالی است که اسناد بسیاری از املاک فرقه بهائی به‌نام اشخاص دیگر بود.

۱۷. افنان (به معنای شاخه‌ها) نامی است که میرزا حسینعلی بهاءالله وضع کرد و بهائیان به اعقاب خاندان مادری باب اطلاق می‌کنند. باب با خدیجه بیگم دخترعموی مادرش ازدواج کرد و افنان‌ها از نسل این خانواده‌اند. در واژگان بهائی به خویشان باب **افنان** و به خویشان بهاء **اغصان** می‌گویند. تولیت خانه باب در شیراز، که «بیت‌الله» نامیده می‌شد، با اعضای خاندان افنان بود. ضیائیه خانم (دختر عباس افندی) با یکی از اعضای خاندان افنان (میرزا هادی شیرازی) ازدواج کرد و شوقی افندی، رهبر بعدی بهائیان، حاصل این وصلت است. شوقی به‌دستور عباس افندی نام خانوادگی خود را از «افنان» به «ربانی» تغییر داد.

عامل مهمی در تجدید ساختار مالکیت به سود اعضای متنفذ فرقه بهائی بود. برای مثال، ناصر گلسرخی، وزیر منابع طبیعی در دولت هویدا، در زمینه واگذاری و تملک اراضی چنان بی‌پروا بود که کارش به رسوایی کشید؛ و سپهبد پرویز خسروانی از طریق نهادهای تحت امر خود، سازمان تربیت بدنی و باشگاه تاج، به کمک گلسرخی، اراضی پهناوری را تملک کرد.[۱۸] محسن پزشکپور، نماینده آخرین دوره مجلس شورای ملّی، در جلسه طرح و بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۵۷ با اشاره به هژبر یزدانی، بزرگ مالک بهائی دوران متأخر پهلوی، چنین گفت:

> در مسیر اصلاحات ارضی یک فئودالیسم جدید به‌وجود آوردند... زمین را به روستاییان صاحب نسق دادند و بعد با برنامه کشت و صنعت از آن‌ها گرفتند و آن وقت آن زمین‌ها را به‌دست عده معدودی دادند... این زمین‌ها را به‌نام ملّی شدن از هزار نفر گرفتند و به یک نفر دادند... **مراد از تقسیمات ارضی این بود که قسمت عظیمی از منابع مملکت را در اختیار عده معدودی قرار دهند.** این بود که وقتی شما از مشهد حرکت می‌کنید و به سمت مازندران می‌روید، دو طرف جاده مدام یک تابلو می‌بینید که نوشته مزارع فلان شخص [هژبر یزدانی]... نتیجه‌اش همین است که در روزنامه‌ها خواندیم که فلان کس [هژبر یزدانی] انگشتری هشتاد میلیونی در دست دارد و بادی گارد دارد و لابد می‌دانید که به‌وسیله بادی‌گاردهایش هم در مواردی اقدام کرده است...[۱۹]

در این بخش تصویری نمونه‌وار، نه کامل، از برخی مناطق بهائی‌نشین ایران به‌دست می‌دهم:

فارس

از دیرباز در استان فارس مناطق متراکم بهائی‌نشین وجود داشت. علاوه بر شهر شیراز، مناطق آباده، مروست، نی‌ریز، سروستان، ارسنجان، جهرم، ابرقو، فسا و داراب از مناطق بهائی‌نشین فارس است و خانواده‌های بهائی در سایر نقاط فارس نیز کم‌وبیش پراکنده‌اند.

آباده و نواحی مجاور آن مهم‌ترین مرکز بهائیان فارس و یکی از مراکز مهم بهائیان

۱۸. *خاطرات فردوست*، صص ۲۶۹-۲۷۱.
۱۹. رائین، *انشعاب در بهائیت*، ص ۳۵۴.

ایران است. در گذشته مردم شهر آباده به دو طایفه اصلی هرندی و کرجه‌ای تقسیم می‌شدند. هرندی‌ها عموماً بابی و بهائی شدند و کرجه‌ای‌ها عموماً مسلمان ماندند.[۲۰] قهرمان میرزا عین‌السلطنه، که در زمان مظفرالدین‌شاه مدتی حاکم فارس بود، دربارهٔ آباده می‌نویسد: «**در این شهر بابی زیاد است و اغلب محترمین از آن طایفه هستند. چندان هم تقیه نمی‌کنند.**»[۲۱] اسدالله فاضل مازندرانی، مورخ بهائی، می‌نویسد:

> **در آباده... مرکزی قوی از این فئه انعقاد یافت و عده‌ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مؤمنین جدید به عرصه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند.**[۲۲]

برخی از مهم‌ترین روستاهای بهائی‌نشین آباده عبارت بودند از: **همت‌آباد، ادریس‌آباد، صغاد، درغوک، عباس‌آباد** و **وزیرآباد**.[۲۳] در برخی از این روستاها. مانند همت‌آباد، اکثر یا تمامی اهالی بهائی بودند و در برخی، مانند صغاد و ادریس‌آباد، بخشی بهائی و بخشی مسلمان. جمعیت روستاهای فوق در سال ۱۳۲۹ ش. به‌شرح زیر بود: همت‌آباد ۹۵۰ نفر، ادریس‌آباد ۵۳۴ نفر، درغوک ۵۸۰ نفر، وزیرآباد ۱۷۵ نفر، عباس‌آباد ۱۵۰ نفر.[۲۴] در سال ۱۳۴۶ ش. جمعیت روستای مهم صغاد حدود هفت هزار نفر گزارش شده است.[۲۵]

بخش مهمی از روستاهای آباده املاک خاصه خاندان افنان یا موقوفات مرکز بهائیان بود. خاندان افنان علاوه بر املاک آباده در سایر بخش‌های فارس نیز روستاهای متعدد در تملک داشت. از جمله باید به روستای **کارزین** (در بخش قیروکارزین فیروزآباد) اشاره کرد که نام بهائی آن «بیان» بود.[۲۶] در سال ۱۳۲۹ جمعیت این روستا ۶۸۲ نفر

---

۲۰. عزیزالله سلیمانی اردکانی، *مصابیح هدایت*، تهران: لجنه ملّی نشر آثار امری، ۱۰۶ بدیع [۱۳۲۸ ش.]، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲۱. قهرمان میرزا سالور، *خاطرات عین‌السلطنه*، تهران: اساطیر، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۴۴۹.

۲۲. اسدالله فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهورالحق*، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، جلد هشتم، قسمت اول، ص ۵۸۵.

۲۳. *مصابیح هدایت*، ج ۲، صص ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۵.

۲۴. سرتیپ حسینعلی رزم‌آرا، *فرهنگ جغرافیایی ایران*، تهران: دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹، ج ۷.

۲۵. نعمت‌الله ذکایی بیضایی، *تذکره شعرای قرن اوّل بهائی*، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع [۱۳۴۸ش.]، جلد سوم، ص ۲۴.

۲۶. *مصابیح هدایت*، ج ۵، ص ۳۳۶.

گزارش شده[۲۷] که، علی‌القاعده، به دلیل سلطه مالکان و مباشران و کدخدایان بهائی، تعدادی از ایشان بهائی بودند. نمونه‌ای از این مباشران بهائی محمد طاهر مالمیری، مبلغ معروف (نیای خاندان طاهرزاده)، است. مالمیری خود در روستای مزوار (یک فرسنگی مهریز) دارای مزرعه و خانه ییلاقی بود. وی به مدت ده سال مباشر روستای خرمی بود و سپس به‌عنوان مباشر املاک خاندان افنان در منطقه آباده به این خطه اعزام شد. مدتی بعد، خاندان افنان روستاهای خرمی و کارزین (در فارس) را به اجاره او دادند. هفت سال مستأجر این دو روستا بود. در زمان جنگ اوّل جهانی مأمور گردآوری درآمد خاندان افنان از املاک پهناورشان در فارس و یزد شد و مدتی مباشر روستای طوطک (بوانات فارس) بود.[۲۸]

همین وضع درباره سایر روستاهای خاندان افنان، از جمله طوطکان و مروست و خرمی، صادق است. روستای **طوطکان** (واقع در بلوک بوانات) از املاک خاندان افنان بود[۲۹] و در سال ۱۳۲۹ سکنه آن ۱۲۵ نفر. **مروست** بلوک بزرگی بود در استان فارس در مرز کرمان که از غرب به بوانات و از جنوب به نی‌ریز محدود و مرکز آن روستای مروست است. این روستای مهم ملک خاصه میرزا محمود افنان بود و پناهگاه مبلغین فراری بهائی در زمان بلواهای ضد بهائی در یزد.[۳۰] در سال ۱۳۲۹ سکنه روستای مروست ۲۵۴۲ نفر گزارش شده است. روستای **خرمی** (بلوک قونقری بخش بوانات) نیز چنین وضعی داشت. این روستا ملک خانواده افنان بود و سکنه آن عموماً یا همگی بهائی بودند. خرمی در اواخر دوره ناصری ۴۰۰ خانوار زارع داشت. **در سال ۱۳۲۹ ش. سکنه خرمی ۱۸۵۱ نفر ذکر شده است.**

در منطقه **جهرم** فارس نیز برخی نقاط بهائی‌نشین را می‌توان یافت. در اواخر قاجاریه، در شهر جهرم بهائیان حضور فعال داشتند و فردی به‌نام حاجی حسینعلی رئیس ایشان بود. تعدادی از بهائیان جهرم در جریان شورش‌های ضد بهائی به قتل

۲۷. آمار جمعیت روستاها در سال ۱۳۲۹ ش. همه از مجلدات ده‌گانه *فرهنگ جغرافیایی* رزم‌آرا اخذ شده است.

۲۸. *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۳۳۰-۳۳۶.

۲۹. همان مأخذ، ص ۳۴۴.

۳۰. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۱۸.

رسیدند مانند سید حسین روحانی و محمدحسن بن آقا کربلایی علی و استاد محمدحسن و غیره.[۳۱]

در منطقه **فلاحی** (حاشیه خلیج فارس) روستایی به‌نام هندیان (هندیجان) می‌شناسیم. این روستای ساحلی از مناطق بهائی‌نشین بود که در میان آن‌ها «نفوس شهیر برخاستند و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در حق‌شان صادر گردید.»[۳۲]

در **زرقان** فارس نیز تعدادی بهائی وجود داشت و برخی بهائیان سرشناس به این محل تعلق دارند مانند ملا عبدالله فاضل زرقانی، میرزا عبدالاحد بن میرزا جلال زرقانی، میرزا محمود زرقانی و برادرش میرزا احمد، ملا جلال بن ملا عبدالله (نیای خاندان بکایی) و غیره.[۳۳]

دو منطقه مهم **نی‌ریز** و **سروستان** فارس نیز به‌عنوان محل سکونت گروه قابل توجهی از بهائیان شهرت داشت. نی‌ریز در تاریخ بابی‌گری و بهائی‌گری دارای جایگاه برجسته‌ای است و هماره به‌عنوان یکی از مراکز مهم بهائیان شناخته می‌شده.[۳۴] سروستان (و منطقه مجاور آن یعنی **ارسنجان**) نیز وضع مشابهی داشته است.

اصفهان

در استان اصفهان، **نجف‌آباد** از مراکز مهم بهائی‌نشین بود. این شهر و برخی روستاهای اطراف آن از نظر کثرت و تراکم جمعیت بهائیان در اوایل دوره رضاشاه ششمین منطقه بهائی‌نشین کشور به‌شمار می‌رفت. اهمیت بهائیان نجف‌آباد تا بدانجا بود که در سال ۱۳۰۸ ش. خانم مارتا روت (بهائی آمریکایی) را به این شهر دعوت کردند و برای او مجالس تبلیغ گذاشتند.[۳۵]

بابی‌گری را مبلغی به‌نام **سلیمان** به نجف‌آباد وارد کرد و جمع قابل توجهی از مردم این منطقه را بابی نمود. یکی از بابی‌های اولیه نجف‌آباد فردی به‌نام ملا قاسم است که

---

۳۱. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، ص ۵۹۹.
۳۲. همان مأخذ، صص ۵۹۹-۶۰۰.
۳۳. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق. ۲، ۱۳۲ بدیع، صص ۵۶۴-۵۶۷، ۸۵۵.
۳۴. درباره نقش بابی‌های نی‌ریز در شورش‌های بابی‌گری مراجعه شود به: محمدعلی فیضی، *نی‌ریز مشکبیز*، تهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع. برای آشنایی با تعدادی از رجال مهم بهائی نی‌ریز مراجعه شود به: *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۵۷۶-۵۸۲.
۳۵. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۳۲۹.

در خانه ملا احمد مجتهد پس از استماع سخنان سلیمان بابی شد. فاضل مازندرانی می‌نویسد از نسل ملا قاسم «**خاندان وسیعی برقرار گردید** و... **خاندان مذکور در این دوره [در حوالی سال ۱۳۲۸ ق.] به کثرت عدد رسیدند.**»[۳۶] خاندان دیگر بهائی نجف‌آباد از نسل فردی به‌نام میرزا باقر وهابی است که در سال ۱۳۱۶ ق. مدتی در تهران زندانی شد و «خاندانی از او برجاست.»[۳۷]

تعدادی از بابی‌ها و بهائی‌های نجف‌آباد در ماجراهای مختلف کشته شدند که اسامی برخی به‌شرح زیر است: غلامرضا و حسن زین‌العابدین و رجبعلی بن ملا محمد و حاجی کلبعلی (مقتول در سال ۱۲۸۷ ش.) و حاجی حیدر (مقتول در ۲۴ شوال ۱۳۲۷ ق.) و محمد جعفر صباغ (مقتول در رمضان ۱۳۲۸ ق.).[۳۸]

زندگینامه **حاجی حیدر نجف‌آبادی** گویای وزن و اهمیت بهائیان نجف‌آباد است. او از اعیان متنفذ و ثروتمند نجف‌آباد بود که در سی سالگی بابی شد. آقا نجفی اصفهانی از بابی شدن وی مطلع شد و از ظل‌السلطان تنبیه او را خواست ولی ظل‌السلطان پاسخ داد «**چون حاجی حیدر متنفذ و از اعیان و ملاکین نجف‌آباد است اگر فی‌الفور کشته شود اغتشاش عظیمی بر پا خواهد شد، بهتر است چندی حبس شود.**» لذا، حاجی حیدر مدت کوتاهی حبس شد. منابع بهائی عامل اصلی تحریکات ضد بهائی در نجف‌آباد را فردی به‌نام فتحعلی خان معروف به حاجی یاور نجف‌آبادی و پسرانش، به‌ویژه غلامحسین خان، ذکر می‌کنند که از متنفذین منطقه و از وابستگان آقا نجفی، مجتهد نامدار اصفهان، بود. وی با حاجی حیدر خویشاوندی داشت. حاجی حیدر بار دیگر به‌علت فشار آقا نجفی اصفهانی و حاجی یاور نجف‌آبادی به‌دستور ظل‌السلطان دستگیر و در اصفهان به مدت نه ماه زندانی شد. وی پس از آزادی به‌همراه **یکصد نفر از بهائیان نجف‌آباد** برای تظلم و دادخواهی به تهران رفت و به مظفرالدین‌شاه عرضحال داد. حاجی حیدر با صمصام‌السلطنه بختیاری، حاکم اصفهان در زمان مشروطه، رابطه داشت و زمانی‌که سوار بر اسب از نزد صمصام به خانه خود باز می‌گشت، در بازارچه قصر شمس‌آباد با شلیک گلوله فردی ناشناس به قتل رسید.[۳۹]

---

۳۶. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، ص ۱۵۴.
۳۷. همان مأخذ، ص ۱۵۵.
۳۸. همان مأخذ، صص ۱۵۵-۱۵۷.
۳۹. همان مأخذ، صص ۱۵۷-۱۶۱.

نامدارترین شخصیت بهائیان نجف‌آباد **ملا زین‌العابدین نجف‌آبادی** (متوفی ۱۳۲۱ ق.) است که منابع بهائی از او به‌عنوان یکی از «اجله اصحاب و اعاظم احباب و از اکابر رجال تاریخی این امر اعظم» یاد می‌کنند. او در میان بهائیان به «زین‌المقربین» و «حضرت زین» معروف است. پسرش به‌نام نورالدین زین منشی مخصوص شوقی افندی بود و بسیاری از نامه‌های فارسی شوقی به خط و امضای اوست. ملا زین‌العابدین دو خواهر و دو پسر ساکن در نجف‌آباد داشت که از ایشان «**اولاد و احفاد بسیاری به‌وجود آمده‌اند.**»[۴۰]

از دیگر بهائیان سرشناس نجف‌آباد باید به **حاجی کلبعلی کفاش** و **تراب خان** اشاره کرد که مراسم دفن ایشان در ربیع‌الثانی (زمستان) ۱۳۳۵ ق. منجر به آشوبی بزرگ در شهر و دستگیری ۳۲ نفر از بهائیان نجف‌آباد شد که سرانجام با حمایت حکومت اصفهان آزاد شدند.[۴۱] و نیز باید به زنی به‌نام **مخموره نجف‌آبادی** (نیای خاندان مخمور) اشاره کرد که در ۱۳۱۰ ش. در یکصد سالگی در نجف‌آباد درگذشت.[۴۲]

روستاهای **ملک‌آباد** و **علی‌آباد** واقع در یک فرسنگی حومه شهر نجف‌آباد، که امروزه جذب شهر شده‌اند، از مناطق محل تراکم جمعیت بهائی به‌شمار می‌رفتند و بخش قابل توجهی از سکنه و خرده‌مالکین این دو روستا بهائی بودند. در ملک‌آباد رؤسای بهائیان نورالله و اسدالله و در علی‌آباد کریم و رضا بیگ نام داشتند. مالکیت اصلی این دو روستا با ظل‌السلطان بود. در یک مورد، ظاهراً به تحریک حاجی یاور و به‌دستور آقا نجفی اصفهانی، مسلمانان شهر نجف‌آباد به این دو روستا ریختند و، به ادعای *تاریخ ظهورالحق*، منازل بهائیان را غارت کردند و در یک روز حدود ۵۰ هزار تومان اموال ایشان را بردند.[۴۳] در سال ۱۳۲۹ جمعیت ملک‌آباد ۵۷۳ نفر گزارش شده است.

آذربایجان

مهم‌ترین روستای بهائی‌نشین آذربایجان **سیسان**، واقع در دهستان مهران‌رود بخش بستان‌آباد تبریز، بود. به‌نوشته اخبار امری، «اکثر قریب به اتفاق» اهالی سیسان بهائی

---

۴۰. *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۴۱۲-۴۶۰.
۴۱. بنگرید به: *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶.
۴۲. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، صص ۳۲۹-۳۳۰.
۴۳. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۱۶۲-۱۶۳.

هستند.[۴۴] و سیسان «پرجمعیت‌ترین قصبه آن سامان [آذربایجان] از لحاظ تعداد احبای الهی است.»[۴۵] جمعیت این روستا در سال ۱۳۲۹ ش. حدود ۱۶۶۰ نفر گزارش شده است.

علاوه بر روستای سیسان، در منطقه آذربایجان برخی روستاهای نیز وجود داشت که بخشی از سکنه آن، کم و بیش، بهائی بودند. از جمله باید به روستای **مطنق** (متنق) اشاره کرد که در اوایل دوره مظفرالدین‌شاه تعداد قابل توجهی بهائی داشت.[۴۶] این روستا نیز، چون سیسان، در بخش **بستان‌آباد** تبریز واقع و در سال ۱۳۲۹ سکنه آن ۱۰۵۷ نفر بود.

اسکو و **میلان** نیز از مناطقی بود که در اواخر دوره قاجاریه تعداد قابل توجهی بهائی از میان سکنه آن برخاستند. بخشی از ایشان به عشق‌آباد مهاجرت کردند و در زمان رضاشاه به ایران بازگشتند.

بخش اعظم سکنه شهر اسکو در دوران ناصری شیخی بودند و در دهه پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه تعداد بهائیان شهر به ۵۰ نفر رسید.[۴۷] در سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه (حوالی ۱۳۱۲ ق.) حاکم اسکو بهائی بود و کسی جرئت نداشت علیه این فرقه حرف بزند.[۴۸] در سال ۱۳۰۳ ق. به دلیل کثرت تبلیغات بهائیان در شهرهای اسکو و میلان آشوبی علیه ایشان پدید آمد و در نتیجه برخی مبلغین سرشناس بهائی، مانند مشهدی اصغر میلانی و محمد جعفر اسکویی، به عشق‌آباد رفتند. میرزا حیدرعلی اسکویی (نیای خاندان صمیمی تبریز) نیز به صلاحدید پدرش و حاجی احمد میلانی به‌همراه این دو نفر و عائله مشهدی یوسف میلانی به عشق‌آباد رفت. او در عشق‌آباد با مشهدی اصغر میلانی شریک شده و در کاروانسرای مخدومقلی خان ترکمن حجره‌ای گرفتند و با ضمانت مشهدی ابراهیم میلانی به تجارت پرداخت. طرف عمده تجارت ایشان ترکمن‌ها بودند.[۴۹]

۴۴. *اخبار امری*، سال ۳۹، شماره ۵-۶، مرداد- شهریور ۱۳۳۹، ص ۲۶۷.
۴۵. *اخبار امری*، شماره ۵، مرداد ۱۳۴۲، ص ۲۹۹.
۴۶. *مصابیح هدایت*، ج ۵، ص ۱۴۶.
۴۷. همان مأخذ، صص ۱۴۵-۱۴۶.
۴۸. همان مأخذ، ص ۱۶۸..
۴۹. همان مأخذ، صص ۱۴۹-۱۵۰.

قزوین

شهر **قزوین** و روستاهای پیرامون آن، به‌ویژه **قدیم‌آباد** و **ککین** و **محمدآباد** و **کله‌دره** و **اشتهارد** و **امین‌آباد** و **بایه**، به‌عنوان یکی از مراکز بهائیان شناخته می‌شد. در تمامی روستاهای فوق‌الذکر محافل محلی بهائی وجود داشت که هدایت‌شان با محفل امری شهر قزوین بود.[۵۰] علت رشد بهائی‌گری در روستاهای فوق گروش یکی از علمای قریه قدیم‌آباد، به‌نام ملا حیدرقلی قدیم‌آبادی، به این فرقه در اواسط دوران مظفرالدین‌شاه و تبلیغات اوست.[۵۱] در سال ۱۳۲۹ جمعیت روستای قدیم‌آباد ۶۲۹ نفر بود.

از شهر قزوین تعداد قابل توجهی شخصیت‌های متنفذ و فعال بهائی برخاستند مانند آقا محمد جواد قزوینی و برادرش میرزا عبدالله از **طایفه زرگر**. محمد جواد از ایام اقامت میرزا حسینعلی نوری در ادرنه به تحریر و استنساخ الواح او مشغول بود ولی «جمیع اعضای خاندانش در حلقه ناقضین میثاق درآمدند»[۵۲] یعنی یا به فرقه ازلی پیوستند و یا با بابی‌گری قطع رابطه کردند. بخش قابل توجهی از اعضای طایفه زرگر قزوین بهائی بودند. فتنه قاجار، شاعره بهائی، در مثنوی خود می‌نویسد:

زرگران دیدم در آن شهر و دیار
همچو من دیوانگان روی یار[۵۳]

میرزا موسی خان حکیم الهی (پسر میرزا محمدجعفرخان مافی و نیای خاندان حکیم الهی)، شیخ کاظم سمندر (نیای خاندان سمندر)، آقا محمدمهدی و آقا محمد جواد عموجان (نیاکان خاندان فرهادی)، حاج شیخ محمدعلی نبیل (نیای خاندان نبیلی)، میرزا باقر اسعدالحکما (نیای خاندان اسعدی)، حاجی عبدالکریم قزوینی و برادرانش که خاندان بزرگی در تهران و قزوین بر جای نهادند، ابراهیم خان احیاءالسلطنه طبیب (نیای خاندان رستمی)، میرزا یوسف خان ثابت وجدانی (مبلغ سرشناس و نیای خاندان ثابت وجدانی)، میرزا رضاخان (نیای خاندان تسلیمی)، حاج میرزا غلامحسین راسخ و برادرش میرزا احمد (نیاکان خاندان راسخ) از بهائیان سرشناس قزوین بودند.[۵۴]

---

۵۰. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۶۰۲، ۶۲۸.
۵۱. همان مأخذ، صص ۶۰۱، ۶۲۳؛ *مصابیح هدایت*، ج ۵، ص ۱۳۱.
۵۲. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۱۹۳.
۵۳. همان مأخذ، ص ۲۰۲.
۵۴. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۶۰۶–۶۱۸، ۶۲۷.

همدان

همدان یکی از کانون‌های اصلی گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری در سراسر ایران است. بابی‌گری و بهائی‌گری در همدان به‌وسیله جامعه متنفذ و منسجم یهودی این شهر اشاعه داده شد. فضل‌الله مهتدی معروف به صبحی، مبلغ پیشین بهائی، می‌نویسد: «همدان اکثر بهائیانش یهودی‌اند.»[۵۵] به‌نوشته حسن نیکو، در همدان که مرکز مهم بهائیان است، به استثنای سه چهار نفر همگی یهودی بهائی هستند.[۵۶]

در سال ۱۳۱۶ ق. سرشناس‌ترین بهائیان همدان، که به‌وسیله مظفرالملک حاکم وقت، بازداشت شدند عبارت بودند از: دایی روبین، حاجی یاری، حاجی موسی مبین، حاجی سلیمان طبیب، آقا سلیمان بن آقا موسی، حاجی مهدی بن آقا رفائیل، حاجی مهدی بن آقا یاری، آقا سلیمان زرگر که «کلاً از احبای اسرائیل بودند.»[۵۷] از دیگر بهائیان سرشناس همدان، که همگی یهودی‌الاصل بودند، باید به افراد زیر اشاره کرد: میرزا ابراهیم و برادرش حافظ‌الصحه،[۵۸] حاج یوحنای حافظی، حکیم عزیز، حاجی حکیم هارون، حاجی حکیم موسی، حکیم یوسف،[۵۹] حاجی قلندر،[۶۰] حکیم الی و حکیم هارون،[۶۱] آقا علی کلیمی،[۶۲] آقا روبین و پسرش میرزا حبیب‌الله،[۶۳] شمس‌الاطباء اسرائیلی همدانی،[۶۴] آقا یهودا،[۶۵] میرزا یوسف بن آقا ابراهیم.[۶۶] بر بنیاد همین جامعه یهودی- بهائی بود که مدرسه آمریکائی همدان تأسیس شد.

۵۵. فضل‌الله مهتدی معروف به صبحی، *خاطرات صبحی دربارهٔ بهائی‌گری*، تهران: [چاپ اوّل، ۱۳۱۲] چاپ دوّم، کتابفروشی سروش، ۱۳۴۳، ص ۱۸۲.
۵۶. *فلسفه نیکو*، ج ۱، ص ۸۹.
۵۷. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ۸۸۴.
۵۸. *مصابیح هدایت*، ج ۲، ص ۲۲۴.
۵۹. همان مأخذ، ص ۲۱۶.
۶۰. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ۸۸۴.
۶۱. همان مأخذ، ص ۸۸۹.
۶۲. *مصابیح هدایت*، ج ۲، ص ۶۰.
۶۳. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ۸۹۴.
۶۴. همان مأخذ، ص ۸۶۱.
۶۵. همان مأخذ، ص ۸۸۸.
۶۶. همان مأخذ، صص ۷۱۵-۷۱۶.

برخی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده همدان عبارتند از: آزاده، اتحادیه (از نسل حکیم دانیال)، اخوان صفا (از نسل میرزا مهدی اخوان الصفا)، ارجمند (از نسل حاجی مهدی ارجمند بن آقا رفائیل، مؤلف کتاب گلشن حقایق)، باهر (از نسل حاجی میرزا طاهر)، برجیس (از نسل حکیم یعقوب)، جاوید (از نسل حاجی یهودا معروف به حاجی شکرالله جاوید)، حافظی (از نسل حاجی یوحنا خان)، رفعت (از نسل میرزا آقا جان طبیب)، ساجد (از نسل میرزا آشور یا آشر)، سراج (از نسل دکتر یوسف سراج)، شایان (از نسل میرزا یحیی شایان برادر کوچک میرزا سلیمان جاوید)، صمیمی (از نسل میرزا حبیب‌الله صمیمی)، صنیعی (از نسل میرزا آقا جان. اسدالله صنیعی آجودان مخصوص محمدرضا پهلوی در دوره ولیعهدی که بعداً به درجه سپهبدی رسید از این خانواده است)، عبدی (از نسل میرزا فرج‌الله عبدی)، عطار (از نسل حاجی حبیب‌الله عطار همدانی)، علاقه‌بند (از نسل آقا یهودا علاقه‌بند)، عهدیه (یکی از اعضای این خاندان زن حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی شد)، فیروز، گرانفر (از نسل موشه پسر حاجی لاله‌زار)، لاله‌زار و لاله‌زاری (از نسل حاجی لاله‌زار)، مؤید (از نسل حبیب مؤید)، متحده (از نسل میرزا یعقوب متحده)، متحدین (از نسل میرزا محمدرضا جدیدالاسلام)، مشهود (از نسل میرزا یوسف مشهود)، ممتازی (از نسل نورالدین ممتازی برادر میرزا یعقوب متحده)، میثاقیه (از نسل آقا یهودا میثاقیه)، یوسفیان (از نسل میرزا یوسف بن آقا ابراهیم).

خانواده کحال‌زاده نیز احتمالاً از یهودیان همدان است زیرا همسر دکتر حسین خان کحال، که اوّلین نشریه اختصاصی زنان ایران را به‌نام *دانش* در ۱۳۲۸ ق. منتشر کرد، دختر میرزا یعقوب همدانی (میرزا محمد حکیم‌باشی) بود.

یهودیان بهائی همدان نقش مهمی در اشاعه بهائی‌گری در سایر مناطق داشتند. برای مثال، باید به میرزا ابراهیم اسرائیلی همدانی (اتحادیه)، صاحب داروخانه اتحادیه رشت و عضو محفل روحانی رشت،[۶۷] در گیلان و نقش حاجی موسی همدانی در اراک اشاره کرد.[۶۸] حتی در ارمنستان (ایروان) نیز بهائی‌گری به‌وسیله یک یهودی همدانی (میرزا آقا جان طبیب اسرائیلی) اشاعه یافت.[۶۹]

---

۶۷. همان مأخذ، صص ۷۷۶، ۷۹۶.
۶۸. همان مأخذ، ج ۸، ق ۱، ص ۲۷۳.
۶۹. همان مأخذ، ج ۸، ق ۲، ۱۰۵۴.

از سایر بهائیان همدان، که یا مسلمان‌تبارند و یا تبار ایشان برای نگارنده روشن نشد، می‌توان به خانواده‌های زیر اشاره کرد: پروین (از نسل حاج ابراهیم پروین دندانساز)، درویش (از نسل میرزا حسین خان درویش از بابیان اوّلیه)، توکل (از نسل حاجی محمدعلی تویسرکانی)، حصاری (از نسل محمدعلی حصاری)، دانش (از نسل عبدالحسین خان دینارآبادی)، درخشانی (از نسل حبیب‌الله درخشانی)، فانی (از نسل عزت‌الله فانی از بهائیان بهار همدان)، قوام (از نسل سید مهدی قوام)،

در روستاهای همدان نیز تعدادی بهائی سکونت داشتند. در این میان به‌ویژه باید به روستای **امزاجرد** اشاره کرد که تعداد کثیری بهائی داشت در حدی که به احداث حظیرة‌القدس دست زدند. در دوران ناصری بهائی مقتدر این روستا داوود قلی بیگ، از سران **فرقه نصیریان (علی‌اللهی)**، بود؛ و در دوران احمدشاه کدخدای قریه بهائی بود.[۷۰] در سال ۱۳۲۹ امزاجرد ۴۳۵ نفر سکنه داشت. عبدالحسین خان دینارآبادی (نیای خاندان دانش)، مالک روستای **دینارآباد**، نیز بهائی بود.[۷۱] در سال ۱۳۲۹ این روستا ۵۶۰ نفر سکنه داشت. در روستاهای **احمدآباد**[۷۲] و **صحنه**[۷۳] نیز از زمان ناصری تعداد قابل توجهی از بابیان و بهائیان بودند. صحنه همان روستایی است که قرة‌العین دو روز در آن توقف کرد و اهالی را تبلیغ نمود.[۷۴]

از شخصیت‌های مهم بهائی همدان باید به صدرالصدور و سید مهدی قوام همدانی اشاره کرد:

حاجی سید احمد صدرالعلما پسر حاجی سید ابوالقاسم صدرالعلمای همدانی، مباشر امور کتابت شرعیه حاجی میرزا هادی مجتهد همدانی، بود. سید احمد برای تحصیل به نجف رفت و سپس در مدرسه خان مروی تهران مستقر شد. در سال ۱۳۱۶ ق. در همدان به‌وسیله حکیم موسی، طبیب یهودی، به بهائیت گروید. به تهران بازگشت و در مدرسه مروی به تدریس و تحصیل پرداخت و لقب صدرالعلمای پدرش به او

۷۰. *مصابیح هدایت*، ج ۲، صص ۵۸–۵۹؛ ج ۵، صص ۲۰۸–۲۰۹.
۷۱. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۸۸۲–۸۸۳.
۷۲. *مصابیح هدایت*، ج ۲، ص ۵۸.
۷۳. دکتر حبیب مؤید، *خاطرات حبیب*، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع، ص ۲۹.
۷۴. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۸۲.

رسید. او سپس به طریقت شاه‌نعمت‌اللهی وارد شد و در این فرقه به مقام پیر دلیل، که نایب و قائم‌مقام پیر طریقت است، دست یافت. حاجی صدر در سال ۱۳۲۵ ق. در تهران درگذشت. او از سوی عباس افندی به «صدرالصدور» ملقب بود.[۷۵]

سید مهدی قوام همدانی به یک خانواده روحانی مقیم کردستان تعلق داشت. در سال ۱۳۱۸ ق. به‌وسیله دایی‌اش، آقا صادق، بهائی شد. قوام از مبلغین فعال بهائی بود و گروهی را بهائی کرد. مدتی در سلک علمای دینی سنندج بود.[۷۶]

کاشان

کاشان نیز، مانند همدان، از کانون‌های اصلی رشد بابی‌گری و بهائی‌گری در سراسر ایران است و این امر به‌دلیل وجود جمع کثیری از یهودیان آشکار و مخفی در این منطقه بود. به‌نوشته فاضل مازندرانی، شهر کاشان و توابعش در زمان آغاز دعوی میرزا حسینعلی نوری (بهاء) «مرکز پرجمعیتی از بهائیان بود.» علاوه بر بابی‌های پیشین، گروهی از یهودیان کاشان نیز بهائی شدند و این فرقه را در منطقه کاشان و توابع قدرت بخشیدند.[۷۷] در بخش‌های بعد، با برخی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده کاشان آشنا خواهیم شد.

به‌علاوه، باید به حضور جمعی از بابی‌ها و بهائی‌ها در مناطق روستایی کاشان اشاره کرد. مهم‌ترین این مناطق **نراق** و **آران** و **جوشقان** و **قمصر** است. به‌نظر می‌رسد که در **نراق** غلبه با بابی‌های ازلی بود و در **آران** و **جوشقان** و **قمصر** با بهائیان.

در دوران احمد شاه، در روستای آران (مرکز بلوک آران) محفل بهائی تأسیس شد که بهائیان مقتدری چون **ارباب میرزا محمدرضا آرانی (نیای خاندان فلاح)** گردانندگان اصلی آن بودند. ارباب میرزا محمدرضا آرانی در سال ۱۳۳۲ ق./ ۱۲۹۲ش. در این روستا به تأسیس مدرسه ویژه بهائیان دست زد که بعدها (۱۳۰۰ش.) به مدرسه معرفت تبدیل شد. از خاندان‌های سرشناس بهائی آران، علاوه بر فلاح، باید به **ضیایی** و **فروغی** اشاره کرد. سکنه روستای آران کاشان در سال ۱۳۲۹ ش. حدود ده هزار نفر گزارش شده است. در روستاهای **بیدگل** و **نوش‌آباد** (از توابع آران) نیز تعدادی بهائی ساکن

---

۷۵. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۴۸۰–۴۸۱؛ *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۱۰، ۳۲، ۳۵، ۱۳۱.
۷۶. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۲۲۸.
۷۷. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ۶۶۳.

بودند.[۷۸]

در روستای **جوشقان** و توابع آن، به‌ویژه **فتح‌آباد** و **ضیاءآباد**، نیز تعدادی بهائی وجود داشت.[۷۹] جمعیت روستای جوشقان در سال ۱۳۲۹ ش. ۲۷۶۶ نفر ذکر شده است.

مازندران

ساری و توابع آن از مراکز متراکم جمعیتی بهائیان بود. در دوران احمد شاه قاجار، سران ثروتمند دو طایفه مقتدر این منطقه (**عبدالملکی** و **کلبادی**) بهائی بودند و طبعاً در میان اتباع ایشان بهائیان حضور داشتند.

علاوه بر شهرهای **ساری** و **بارفروش (بابل)**، **که در** اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی مأوای گروهی از متنفذان و ثروتمندان بهائی بود (مانند اعضای خاندان‌های **کلبادی**[۸۰] و **درخشان**[۸۱] و **مقدس**[۸۲] در ساری و خاندان **شریعتمدار**[۸۳] در بابل)، از مراکز بهائی‌نشین منطقه فوق باید به شهرها و روستاهای زیر اشاره کرد: **آمل، ارطی، ایول، بابلسر، بهنمیر، چال زمین، درزیکلا، روشندان، ضیاء گلده، عرب خیل، علی‌آباد (شاهی)، فریدون کنار، کفشگرکلا** و **ماه فروزک**. در تمامی این روستاها محفل روحانی دایر بود.[۸۴] در این میان روستاهای **درزیکلا** و **کفشگرکلا** (از توابع علی‌آباد) چنان انباشته از جمعیت بهائی بودند که به «**قراء بابی**» شهرت داشتند.[۸۵] در سال ۱۳۲۹ جمعیت کفشگرکلا ۱۶۰۰ نفر گزارش شده است. روستای **ماهفروزک** (ماهفروجک) در تاریخ بهائیت از اهمیت فراوان برخوردار بود و از آن با عنوان «روستای مبارکه» یاد می‌شد.[۸۶] مقبره برخی بهائیان نامدار در این روستا واقع است. از مشاهیر بهائیان این روستا باید به ملاعلیجان ماهفروزکی ملقب به «علی اعلی» اشاره کرد. در سال ۱۳۲۹

---

۷۸. *تذکره شعرای بهایی*، ج ۳، صص ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰–۲۱۱؛ *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۶۶۴، ۶۹۹.

۷۹. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ۷۱۷.

۸۰. سران ایل کلبادی.

۸۱. همان مأخذ، ص ۸۱۸.

۸۲. *مصابیح هدایت*، ج ۵، ص ۵۰۳.

۸۳. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۸۲۲–۸۲۳.

۸۴. همان مأخذ، صص ۸۸۱–۸۸۱ مکرر.

۸۵. همان مأخذ، ص ۸۲۱.

۸۶. *مصابیح هدایت*، ج ۵، ص ۵۰۴.

سکنه این روستا ۵۶۰ نفر ذکر شده است.

محل تراکم بهائیان در مازنـدران از سـاری بـه سـمت گرگـان امتـداد مـی‌یافـت. از سرشناس‌ترین خانواده‌های بهائی گرگان باید به خـانواده‌هـای **ابتهـاج** (از نسـل ابـراهیم خان ابتهاج‌الملک گرگانی) و **سرخوش** (از نسل میرزا یحیی خان سرخوش) اشاره کـرد. در بسیاری از شهرها و روستاهای گرگان، از جمله گرگـان، گنبـد کـاووس، بنـدر گـز، مینودشت، کورون کفتر، کلاله، کالیکش، قونیلی، قریه بدیع، قره قـاج، قـره شـو، قـرق، فاضل آباد، شیرآباد، رامیان، خوشه، خان ببین، جلالیه، پیچک محله، پهلوی دژ، بشـمک شاه پسند، باجگیر، رحمت آباد و غیره بهائیان حضور داشتند.[۸۷]

در سال ۱۳۴۵، در اوایل صدارت امیرعباس هویدا- که بـه یـک خانـدان سرشـناس بهائی تعلق داشت، **ایران به ۲۴ «قسمت امری» تقسیم می‌شد.** هـر قسـمت امـری دارای مرکزی بـود کـه محفـل آن بـه «محفـل روحـانی مرکـز قسـمت امـری» موسـوم بـود. قسمت‌های امری و مراکز بیست و چهارگانه آن به شرح زیر بود: ۱- آبـاده (آبـاده)، ۲- آذربایجان شرقی (تبریز)، ۳- آذربایجان غربی (رضاییه)، ۴- اصفهان (اصفهان)، ۵- بابل (بابل)، ۶- گرگان (گرگان)، ۷- بنادر و جزایر خلیج فـارس (بنـدرعباس)، ۸- خراسـان (مشهد)، ۹- خوزسـتان (اهـواز)، ۱۰- زاهـدان (زاهـدان)، ۱۱- سـاری (سـاری)، ۱۲- سنگسر (سنگسر)، ۱۳- تهران (تهران)، ۱۴- عـراق (اراک)، ۱۵- فـارس (شـیراز)، ۱۶- قائنات (بیرجند)، ۱۷- قزوین (قزوین)، ۱۸- کاشان (کاشان)، ۱۹- کرمان (کرمان)، ۲۰- کرمانشاه (کرمانشاه)، ۲۱- گیلان (رشت)، ۲۲- نی‌ریز (نی‌ریز)، ۲۳- همدان (همـدان)، ۲۴- یزد (یزد).[۸۸] آنچه در این فهرست حایز اهمیت اسـت تـراکم جمعیـت بهائیـان در برخی مناطق است که تأسیس یک مرکز امری مستقل را ضرور ساخته بـود. مهـم‌تـرین این مناطق **فارس** و **مازندران** است. در فارس سه مرکز امری دائـر بـود (شـیراز، آبـاده، نی‌ریز) و در مازندران سه مرکز امری (ساری، بابل، گرگان). در سال ۱۳۴۹ **تعداد مراکز قسمت امری ایران به ۶۷ مرکز رسید**[۸۹] و در «نقشـه پـنج سـاله»، کـه بـه اواخـر دوران سلطنت پهلوی تعلق دارد، **باید تعداد محافل محلی ایران به ۱۱۰۰ محفل می‌رسید.**[۹۰]

---

۸۷. بررسی نگارنده در شماره‌های متعدد *اخبار امری*.

۸۸. *اخبار امری*، سال ۴۵، شماره ۷، مهر ۱۳۴۷، صص ۳۴۷-۳۴۹.

۸۹. *اخبار امری*، سال ۴۹، شماره ۴، مرداد ۱۳۴۹، صص ۱۳۷-۱۳۹.

۹۰. *اخبار امری*، سال ۵۵، شماره ۱۷، ۲۸ دی-۱۶ بهمن ۲۵۳۶، ص ۵۶۵.

کانون‌های استعماری و پیدایش بابی‌گری

برخلاف نظر مورخینی چون احمد کسروی و فریدون آدمیت، که بابی‌گری اولیه را جنبشی خودجوش و ناوابسته به قدرت‌های استعماری می‌دانند،[۹۱] پژوهش من بر پیوندهای اولیه علی‌محمد باب و پیروان او با کانون‌های معینی تأکید دارد که شبکه‌ای از خاندان‌های قدرتمند و ثروتمند یهودی در زمره شرکای اصلی آن بودند. این تصویر، **بابی‌گری را از اساس و از بدو پیدایش فرقه‌ای مشابه با دونمه‌های ترکیه و فرانکیست‌های اروپای شرقی جلوه‌گر می‌سازد.**[۹۲]

ارائه تمامی مستندات خود را درباره پیوند بابی‌گری اوّلیه با کانون فوق به فرصتی دیگر موکول می‌کنم و در اینجا تنها دو نکته را مورد تأکید قرار می‌دهم:

اول، حضور پنج ساله علی‌محمد باب در تجارتخانه دایی‌اش در بوشهر و ارتباط او با کمپانی‌های یهودی و انگلیسی مستقر در این بندر و کارگزاران ایشان. اندکی پس از این اقامت پنج ساله بود که باب در سال ۱۲۶۰ ق./ ۱۸۴۴م. دعوی خود را اعلام کرد و با حمایت کانون‌های متنفذ و مرموزی به‌سرعت شهرت یافت. دوران اقامت باب در بوشهر مقارن است با سال‌های اولیه فعالیت کمپانی ساسون (متعلق به سران یهودیان بغداد) در بوشهر و بمبئی. ساسون‌ها در دهه‌های بعد به «امپراتوران تجاری شرق» بدل

۹۱. کسروی (*بهائی‌گری*، تهران: کتابفروشی پایدار، بی تا، صص ۱۲۱-۱۲۲) و آدمیت (*امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۵۵، صص ۴۴۳-۴۴۴)، که هر دو نسبت به بهائی‌گری سخت بدبین‌اند، بابی‌گری را به‌عنوان یک جنبش اجتماعی- اصلاحی دینی و انقلابی معرفی می‌کنند و نفوذ استعمار در این فرقه را از زمان انشعاب بابی‌گری به دو فرقه ازلی و بهائی می‌دانند. این نظر تقریباً در تاریخنگاری معاصر ایران رسمیت یافته و مورخین مارکسیست ایرانی و خارجی نیز، از جمله احسان طبری (*برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران*، تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸) و محمدرضا فشاهی (*واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال*، تهران: جاویدان، ۱۳۵۶) و میخائیل ایوانف (*جنبش بابیه در ایران*، مسکو: ۱۹۳۹)، چنین نظری ابراز داشته‌اند.

۹۲. درباره دونمه‌های عثمانی و فرانکیست‌های لهستان و اروپای شرقی که اولی در اواخر قرن هفدهم و دومی در اواخر قرن هیجدهم میلادی پدید شدند، مراجعه شود به: عبدالله شهبازی، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۳۳۱-۳۵۷.

شدند و در زمره دوستان خاندان سلطنتی بریتانیا جای گرفتند.[۹۳] خاندان ساسون بنیانگذاران تجارت تریاک ایران بودند و با تأسیس بانک شاهی انگلیس و ایران نقش بسیار مهمی در تحولات تاریخ معاصر ایران ایفا نمودند.[۹۴]

دوم، ارتباط نزدیک **مانکجی هاتریا**، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران در سال‌های ۱۸۵۴-۱۸۹۰، با سران بابی و از جمله با شخص میرزا حسینعلی نوری (بهاء).[۹۵]

نقش شبکه زرسالاران یهودی و شرکا و کارگزاران ایشان در گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری را از دو طریق می‌توان پیگیری کرد:

اول، حرکت‌های سنجیده و برنامه‌ریزی شدهٔ برخی از دولتمردان قجر، به‌ویژه حاج میرزا آقاسی صدراعظم و منوچهر خان معتمدالدوله گرجی حاکم اصفهان،[۹۶] که به گسترش بابی‌گری انجامید.

دوم، گروش وسیع یهودیان به بهائی‌گری که سبب افزایش کمی و کیفی این فرقه و گسترش جدّی آن در ایران شد.

حاج میرزا آقاسی ایروانی **از رابطه بسیار نزدیک با جدیدالاسلام‌های یهودی، به‌ویژه اعضای خاندان قوام شیرازی، برخوردار بود و این گروه، از جمله حیدرعلی‌خان شیرازی،[۹۷] در برکشیدن وی به مقام صدراعظمی ایران نقش اساسی داشتند.** حیدرعلی خان مدتی مهردار عباس میرزا بود و از دشمنان قائم‌مقام. قائم‌مقام در هجویه‌ای خطاب

۹۳. بنگرید به: تحقیق آنتونی الفری درباره رابطه ادوارد هفتم، پادشاه بریتانیا، و زرسالاران یهودی با عنوان: *ادوارد هفتم و دربار یهودی او*. (Anthony Allfrey, *Edward VII and his Jewish Court*, London: Weidenfeld & Nicolson, 1991)

۹۴. بنگرید به: [عبدالله شهبازی،] "ساسون‌ها، سپهسالار و تریاک ایران"، *مطالعات سیاسی*، کتاب اول، پائیز ۱۳۷۰، صص ۱۲۵-۱۳۹؛ عبدالله شهبازی، *نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۹۶-۱۰۰.

۹۵. مانکجی هاتریا بنیانگذار واقعی اولین سازمان فراماسونری ایران (فراموشخانه) است که به‌دلیل فقدان تحقیقات بنیادین در این زمینه تأسیس آن به غلط به میرزا ملکم خان نسبت داده شده است.

۹۶. منوچهر خان معتمدالدوله مورد احترام فراوان بابیان است و بابیان و بهائیان هر ساله در ۲۸ شعبان به زیارت قبر او در قم می‌روند. او ظاهراً نیای ارتشبد بهرام آریانا است.

۹۷. پسر محمدعلی خان جدیدالاسلام از برادران حاج ابراهیم خان کلانتر (نیای خاندان قوام شیرازی).

به عباس میرزا درباره نفوذ وی و حاجی میرزا آقاسی در دستگاه ولیعهد چنین گفته است:

از آن دم کاین جهود بدقدم را بسط ید دادی
ترا زحمت پیاپی، درد و محنت دم به دم باشد
سپید نر که داری با سیاه ماده سودا کن
که باجی خوشقدم بهتر ز حاجی بدقدم باشد[۹۸]

«باجی خوشقدم» کنیز عباس میرزاست. منظور از «حاجی بدقدم» حاج میرزا آقاسی و «جهود بدقدم» حیدرعلی خان شیرازی، از اعضای خاندان قوام شیرازی، است.

آغاز دعوی علی‌محمد باب (۱۲۶۰ ق.) مقارن با صدارت حاج میرزا آقاسی است. هما ناطق می‌نویسد:

باب مریدان نخستین خود را نه در میان ”جهال“ بلکه در ”طبقات بالای کشور“ یافت... حاج میرزا آقاسی که جای خود داشت. باب از او به ستایش یاد می‌کند و می‌نویسد «بدیهی است حاجی به حقیقت آگاه است.»[۹۹]

علیقلی خان اعتضادالسلطنه، شاهزاده فرهیخته و خوشنام قجر، حاج میرزا آقاسی را مسبب گسترش نایره فتنه بابیه می‌بیند و می‌نویسد:

اما حاجی میرزا آقاسی هم چون صوفی بود و از علماء دینی و فقها، آن هم علمای صاحب نفوذ اصفهان، دل خوشی نداشت، ابتدا بدش نمی‌آمد که باب مایه وحشتی برای علما باشد.[۱۰۰]

---

۹۸. حسین سعادت نوری، ”حاج میرزا آقاسی“، *یغما*، سال شانزدهم، شماره ششم (شهریور ۱۳۴۲)، ص ۲۴۹.

۹۹. هما ناطق، *ایران در راهیابی فرهنگی: ۱۸۳۴-۱۸۴۸*، لندن: پیام، ۱۹۸۸، ص ۶۵.

۱۰۰. اعتضادالسلطنه، *فتنه باب*، با توضیحات عبدالحسین نوائی، تهران: بابک، ۱۳۶۲، *ص* ۱۲۱.

۱۰۱. همین تحلیل درباره شیخیه صادق است. به‌رغم ادعای کسانی مانند هنری کربن، که شیخی‌گری را به‌عنوان یک موج فکری اصلاح‌طلبانه در تشیع مطرح می‌کنند، **این** جریان را باید مولود سیاست فتحعلی‌شاه قاجار برای استقرار یک نظام استبدادی و متمرکز در ایران دانست و شیخیه را یک فرقه درباری با هدف سلب اقتدار از نهاد غیر دولتی روحانیت شیعی و استقرار سلطه مطلقه دولت بر حوزه دین ارزیابی کرد. فرقه شیخیه در کوران جنگ اوّل ایران و روسیه پدید شد و به‌دلیل افزایش اقتدار و نفوذ علما در ایران، دربار قاجار تمهیداتی را آغاز کرد تا شیخ احمد احسایی را به قدرتی روحانی در
←

عبدالحسین آیتی می‌نویسد:

در ابتدای پیدایش باب دو تن از دولتیان سوء سیاستی بروز دادند که هر یک از جهتی خسارت کلی به این ملت وارد کرد و قضیه باب را کاملاً به موقع اهمیت گذاشتند: اول، حاجی میرزا آقاسی به‌صورت مخالف؛ دوّم، منوچهر خان معتمدالدوله به‌صورت موافقت... **شبهه[ای] نیست که اگر از طرف حاجی میرزا آقاسی سختی و فشار و نفی بر باب و حبس وارد نشده بود و بالعکس از طرف معتمدالدوله (منوچهر خان خواجه) حاکم اصفهان پذیرایی و نگهداری به عمل نیامده بود و قضیه باب به خونسردی تلقی شده بود، تا این درجه خسارت به مال و جان و حیثیات مدنی و ملّی ایران وارد نمی‌شد.**[۱۰۱]

آیتی این اقدامات را نتیجه سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ می‌داند:

خلاصه این که برای این مسائل به عوامل خارجی معتقد شده، آن را نتیجه یک نوع سیاست‌هایی شناخته‌ام که در دوره قاجاریه در ایران شایع شده بوده است.[۱۰۲]

درباره مانکجی هاتریا و پیوندهای او با بابی‌گری و بهائی‌گری اوّلیه در فرصتی دیگر سخن خواهم گفت.

←

مقابل علمای سرشناس آن روز بدل کند. به این ترتیب، رابطه بسیار نزدیکی میان دربار فتحعلی‌شاه و شیخ احمد احسایی برقرار شد. سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسایی، نیز مورد حمایت فراوان دربار قجر بود و با دولت عثمانی رابطه بسیار نزدیک داشت تا بدان حد که در جریان شورش مردم کربلا (۸ ذیحجه ۱۲۵۸ ق./ ۱۸۴۲ م.)، نجیب پاشا، سردار عثمانی، تنها خانه سید کاظم رشتی را محل امن اعلام کرد که هر که به آن پناه برد جان و مالش مصون است. در این واقعه ۱۰ الی ۲۰ هزار نفر از مردم کربلا و علما و طلاب به‌دست قشون عثمانی قتل‌عام شدند. پس از فوت سید کاظم رشتی بخش عمده شیخیه در پیرامون محمدکریم خان قاجار، داماد فتحعلی‌شاه، گرد آمدند که بسیار متمول و قدرتمند بود. (همسر محمدکریم خان دختر محمدقلی میرزا ملک‌آرا، پسر سوم فتحعلی‌شاه، بود.) این گروه به "کریمخانیه" یا "کرامخه" شهرت دارند.

۱۰۲. عبدالحسین آیتی، *کشف‌الحیل*، تهران: چاپ سوم، ۱۳۲۶، ج ۲، صص ۵۴-۵۵.

۱۰۳. همان مأخذ، ص ۵۴.

کانون‌های استعماری و بهائی‌گری

از سال ۱۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری (بهاء) و همراهانش به بندر عکا منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائی‌گری در سرزمین فلسطین[۱۰۳] به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکای‌شان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. به‌نوشته فریدون آدمیت:

... عنصر بهائی چون عنصر جهود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکائیان نیز رسیده...[۱۰۴]

این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهاء) بر فرقه بهائی تداوم یافت. در این زمان، بهائیان در تحقق استراتژی تأسیس دولت یهود در فلسطین، که از دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی آغاز شده بود، مشارکت جدی نمودند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب یافت. برای نمونه، عباس افندی در سال ۱۹۰۷ (مقارن با انقلاب مشروطه در ایران) به حبیب مؤید، که به یکی از خاندان‌های یهودی بهائی‌شده تعلق داشت، چنین گفت:

اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عنقریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردیدی ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی بایر آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود و تردیدی در آن نیست.[۱۰۵]

در این دوران، عباس افندی با اعضای خاندان روچیلد، گردانندگان و سرمایه‌گذاران اصلی در طرح استقرار یهودیان در فلسطین، رابطه داشت. برای نمونه، حبیب مؤید می‌نویسد:

---

۱۰۳. فلسطین در آن زمان جزء ایالت سوریه و بخشی از امپراتوری عثمانی بود و هنوز به‌نام فلسطین خوانده نمی‌شد.

۱۰۴. *امیرکبیر و ایران*، ص ۴۵۷-۴۵۸.

۱۰۵. *خاطرات حبیب*، ص ۲۰.

مستر روچلد آلمانی نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم نقش درآورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود...[۱۰۶]

سفر سال‌های ۱۹۱۱–۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا، که با تبلیغات فراوان از سوی متنفذترین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکا. در کتاب *نظریه توطئه* این سفر را چنین توصیف کردم:

سفر سال‌های ۱۹۱۱–۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر، و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این "پیغمبر" نوظهور شرقی را به عنوان نماد پیدایش ‹مذهب جدید انسانی›، آرمان ماسونی– تئوسوفیستی، معرفی کنند. این بررسی ثابت می‌کند که کارگردان اصلی این نمایش انجمن جهانی تئوسوفی، یکی از محافل عالی ماسونی غرب، بود... در این سفر تبلیغات وسیعی درباره عباس افندی، به عنوان یکی از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ در حدی که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وی را به عنوان ‹رهبر تئوسوفیسم› می‌شناختند و به این عنوان با او مکاتبه داشتند. عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران– چون جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان، دوستمحمد خان معیرالممالک داماد ناصرالدین‌شاه، سید حسن تقی‌زاده، میرزا محمد خان قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره– ملاقات کرد. این ماجرا، که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از بهائی‌گری نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر وزن و اهمیتی تازه یافت.[۱۰۷]

سفر پرهیاهوی عباس افندی به اروپا و آمریکا و حمایت‌های گسترده از او درست در زمانی رخ داد که آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، دو رهبر نامدار انقلاب مشروطه، به شدت در زیر ضربه بودند و تلاش برای اخراج آنان از صحنه اجتماعی و سیاسی و منزوی کردن آن‌ها در اوج خود بود. در نتیجه این

---

۱۰۶. همان مأخذ، ص ۲۳۹.

۱۰۷. بنگرید به: شهبازی، *نظریه توطئه*، صص ۶۹-۷۴.

تحریکات، **آخوند خراسانی** و **شیخ عبدالله مازندرانی** در انزوا و فشار شدید روانی و سیاسی، در شرایطی که به تعبیر مازندرانی «خسته و درمانده» و «خائف بر جان خود» بودند، زندگی را بدرود گفتند.[۱۰۸] در نامه‌ای که شیخ عبدالله مازندرانی در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق. به حاجی محمدعلی بادامچی، از تجار مشروطه‌خواه تبریز، نوشته، **این تحرکات به «انجمن سرّی» منتسب می‌شود که بهائیان در آن حضور دارند:**

... چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌ظله و حقیر، منحصر دانستند و از **انجمن سرّی طهران** بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمن سرّی مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و **بهائیه لعنهم‌الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند** و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان‌صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به شعبه[ای] که در نجف اشرف و غیره دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضرّ است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. **مجالس سرّیه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند... مکاتیبی به غیر اسباب عادیه به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم... و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی بواسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم.** کشف‌الله تعالی هذالغمه عن المله. السلام علیکم و رحمه‌الله برکاته. الاحقر عبدالله المازندرانی.[۱۰۹]

در دوران جنگ اوّل جهانی فرقه بهائی کارکردهای اطلاعاتی جدّی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات کار را بدانجا رسانید که گویا در اواخر جنگ مقامات

۱۰۸. شواهد جدّی و قابل بررسی دال بر غیرعادی بودن فوت آخوند خراسانی وجود دارد. شایعه قتل ایشان در همان زمان نیز رواج داشت و می‌دانیم که بهائیان زمانی قصد قتل آخوند را داشتند. به‌نوشته صبحی، فردی بهائی به‌نام شیخ اسدالله بارفروشی (بابلی) و یک نفر دیگر به عتبات رفتند ولی «به جرم سوءقصد نسبت به آیت‌الله خراسانی مرحوم متهم و گرفتار» شدند. (*خاطرات صبحی*، ص ۸۶)

۱۰۹. *حبل‌المتین*، کلکته، سال هیجدهم، شماره ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸/ ۱۳ اکتبر ۱۹۱۰، صص ۲۰-۲۱.

نظامی عثمانی تصمیم گرفتند عباس افندی را اعدام کنند و اماکن بهائیان در حیفا و عکا را منهدم نمایند. اندکی بعد، عثمانی شکست خورد و این طرح تحقق نیافت.[۱۱۰]

پس از پایان جنگ اوّل جهانی، شورای عالی متفقین قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا واگذارد و در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ **سِر هربرت ساموئل** به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد. ساموئل از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم بود و به خانواده معروف ساموئل- مونتاگ تعلق داشت. در دوران پنج ساله حکومت مقتدرانه «شاه ساموئل»[۱۱۱] در فلسطین دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت؛ و در اوایل حکومت ساموئل در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان «شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا»[۱۱۲] را به عباس افندی اعطا کرد.[۱۱۳] اعطای این نشان به‌پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ بود.

اندکی بعد، **کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹** رضا خان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبایی در ایران رخ داد. در کابینه سید ضیاء یکی از سران درجه اوّل بهائیان ایران به‌نام **علی‌محمد خان موقرالدوله**[۱۱۴] وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت شد. این مقام نیز به‌دلیل خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به ایشان اعطا شد. موقرالدوله پدر **حسن موقر بالیوزی** (۱۹۰۸- ۱۹۸۰ م.)، بنیانگذار بخش فارسی رادیو بی. بی. سی.، است که در

---

۱۱۰. بنگرید به: شوقی ربانی، *قرن بدیع*، ترجمه نصرالله مودت، تهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع، ج ۳، ص ۲۹۱؛ محمدعلی فیضی، *حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق*، تهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۲۵۹.

۱۱۱. وینستون چرچیل در برخی از نامه‌های خود به شوخی از سِر هربرت ساموئل با عنوان «شاه ساموئل» نام برده است. *دایرة‌المعارف یهود* می‌نویسد ساموئل «اولین یهودی بود که پس از ۲۰۰۰ سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد.» در دوران پنج ساله حکومت ساموئل بر فلسطین شمار یهودیان این سرزمین از ۵۵ هزار نفر به ۱۰۸ هزار نفر رسید.

112. Knight of the Order of the British Empire

113. *The Encyclopaedia of Islam,* vol. I, p. 916.

۱۱۴. علی‌محمد خان موقرالدوله سرکنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸، نماینده وزارت خارجه در فارس در سال ۱۹۰۰، حاکم بوشهر در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۵ بود. وی اندکی پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ درگذشت. موقرالدوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افنان، یعنی از خویشان علی‌محمد باب، بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی شیرازی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسر دایی موقرالدوله بود.

سال‌های ۱۹۳۷–۱۹۶۰ ریاست محفل ملّی روحانی بریتانیا را به‌دست داشت. در سال ۱۹۵۷ شوقی افندی، رهبر بهائیان، بالیوزی را به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب کرد.

خاندان ساموئل در کودتای ۱۲۹۹ ایران نقش جدّی داشت. طبق پژوهش نگارنده، کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضا خان و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی در ایران در اساس طرحی بود که شبکه متنفذ زرسالاران یهودی بریتانیا به کمک سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در زمان فرمانفرمایی سِر روفوس اسحاق یهودی (لرد ریدینگ) در هند، تحقق بخشیدند. روحیه ربانی (ماکسول)، همسر آمریکایی شوقی ربانی، می‌نویسد:

> موقعی که سِر هربرت ساموئل از کار کناره گرفت، [شوقی] نامه‌ای مملو از عواطف ودیه برای او مرقوم و ارسال فرمودند که **هر جمله‌ای از آن حلقه محکمی گردید در سلسله روابط حسنه بین مرکز امر و حکومت این کشور.** در این نامه از مساعدت‌های عالیه و نیات حسنه آن شخص محترم اظهار قدردانی می‌فرمایند و گوشزد می‌نمایند که ایشان در مواقع مواجه شدن با مسائل و غوامض مربوط به دیانت بهائی همه گاه جانب عدل و شرافت را می گرفتند که **بهائیان جهان در هر وقت و هر مکان از این ملاحظات دقیقه با نهایت قدردانی یاد می‌کنند...** ایشان [ساموئل] در جواب این نامه مرقوم داشتند که: «در مدت پنج سال زمامداری این کشور بی‌نهایت از اینکه با بهائیت تماس داشتند مسرور و دائماً از حسن نظر آنان و نیات حسنه‌شان نسبت به طرز اداره امور ممنون بودند.»[۱۱۵]

بهائیان و مؤسسات غربی در ایران

در دوران متأخر قاجاریه، تعداد قابل توجهی از بهائیان را به‌عنوان کارگزاران سفارتخانه‌های اروپایی و بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روسیه و کمپانی تلگراف و برخی دیگر از نهادهای غربی فعال در ایران می‌شناسیم. لازم به توضیح است که **مالکین اصلی بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روسیه در ایران برخی از خاندان‌های سرشناس زرسالار یهودی بودند.** ساسون‌ها مالکین اصلی بانک شاهی بودند

۱۱۵. روحیه خانم [ربانی، ماکسول]، *گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی‌همتا*، ترجمه ابوالقاسم فیضی، تهران: محفل ملّی بهائیان ایران، ۱۲۶ بدیع / ۱۳۴۸ ش.، ص ۴۲۵.

و پولیاکوف‌ها مالکین اصلی بانـک استقراضـی. ایـن دو خانـدان نامـدار یهـودی رابطـه نزدیک داشتند. برای نمونه، روبن گبای داماد یاکوب پولیاکوف بود و پدرش از شـرکای بنیاد دیوید ساسون.[116]

سابقه عضویت بابی‌ها و بهائی‌ها در سفارتخانه‌های دولت‌های غربی در ایران بسـیار مفصل است و برخی از اعضا و خویشان **خانـدان نـوری** از نخسـتین بابیـان و بهائیـانی بودند که به استخدام سفارتخانه‌های فوق درآمدند. در این میان به‌ویژه باید به بـه **میـرزا حسن نوری**، برادر ارشد میرزا حسینعلی بهاء و میرزا یحیـی صـبح‌ازل، اشـاره کـرد کـه منشی سفارت روسیه بود و نیز به **میرزا مجید خان آهی**، شوهر خواهر میـرزا حسـینعلی بهاء. این سنت در خاندان آهی ادامه یافت و بعـدها **میـرزا ابوالقاسـم آهـی**، خـواهرزاده بهاء، نیز منشی سفارت روسیه بود. میرزا ابوالقاسم آهی پدر **مجید آهی**، از رجـال دوران پهلوی، است. اعضای **خاندان افنان** (خویشان باب و نمایندگان عباس افنـدی در ایـران) نیـز بـا سـفارت روسـیه رابطـه نزدیـک داشـتند و **حـاجی میـرزا محمـد تقـی افنـان**[117] (وکیل‌الدوله) و برادران و پسرانش نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد بودند.

آقا علی حیدر شیروانی (بهائی و از شرکای تجاری خاندان افنـان) از اعضـای متنفـذ سفارت روسیه در تهران بود و با حمایت او بود کـه حـاجی میـرزا محمـد تقـی افنـان وکیل‌التجاره دولت روسیه در بمبئی شد.[118] **عزیزالله خان ورقا**، از اعاظم بهائیـان تهـران، وارد خدمت بانک استقراضی روس در تهران شد:

> [گروبه، رئیس مقتدر بانک] غایـت اعتمـاد و محبـت و احتـرام را بـه او حاصـل نمود و او یگانه واسطه فیمابین رجال و اولیای امور و محترمین متنفـذین کشـور بـا آن بانک پرقدرت قرار گرفت و خانه و اثاثیه در قسمت علیای شـهر و درشـکه بـا اسب زیبا و سرطویله مخصوص فراهم گردید. و غالباً سوار بر آن درشـکه خـود و با سواران قوی هیکل با لباس‌ها و نشان‌های مخصوص بانک پی رتـق و فتـق امـور می‌گذشت و فلان‌الملک و بهمان‌الدوله‌ها ناچار از احترامش بودند.

ولی‌الله خان ورقا، برادر میرزا عزیزالله خان، نیز مدتی کارمند سـفارت روسـیه بـود و

---

116. Geoffrey Jones, *Banking and Oil; The History of The British Bank of the Middle East,* London: Cambridge University Press, 1987, p. 63.

۱۱۷. حاجی میرزا محمدتقی افنان (۱۲۴۶-۱۳۳۰ ق./ ۱۸۳۰-۱۹۱۲ م.) سالیان سال در یزد بود. او سپس به عشق‌آباد کوچید و بخشی از ثروت خود را وقف احداث مشرق‌الاذکار کرد. در حیفا درگذشت.

۱۱۸. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، ص ۴۳۱.

سپس منشی اوّل سفارت عثمانی در تهران.[۱۱۹] شاهزاده **محمد مهدی میرزا لسان‌الادب** (بهائی) مترجم بانک شاهی در تهران بود.[۱۲۰] **ابوالحسن ابتهاج** (پسر ابتهاج‌الملک بهائی مقتدر گیلان و مازندران) کارمند بانک شاهی انگلیس بود. او بعدها به یکی از مقتدرترین شخصیت‌های مالی حکومت محمدرضا پهلوی بدل شد. در این زمینه نمونه‌های فراوان می‌توان ذکر کرد.

در دوران قاجاریه سفارتخانه‌های اروپایی در ایران را به شکلی آشکار و گاه زننده حامی بابی‌ها و بهائی‌ها می‌یابیم. برای نمونه، شیخ علی اکبر قوچانی، بهائی معروف (نیای خاندان شهیدزاده)، با اروپاییان ارتباط داشت و به این جرم به‌دستور میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، حاکم خراسان، زندانی شد. او از زندان نامه‌ای به کاستن، رئیس گمرکات خراسان، نوشت به این مضمون:

> **چون ابنای وطن بر ایذای من قیام نموده‌اند و بر اهل و عیال و بستگانم سخت گرفته‌اند، از شما که شخصی بیطرف هستید و خدمتگزار دولت ایران می‌باشید، خواهش می‌کنم که اگر می‌توانید از مجرای قانونی جلوگیری کنید و تحقیق نمایید که به چه سبب شجاع‌الدوله کسان مرا تحت فشار قرار داده و اگر در این مملکت جز هرج‌ومرج چیزی حکمفرما نیست دست زن و فرزند خود را گرفته، به یکی از دول خارجه پناه برم.**[۱۲۱]

یک نمونه دیگر ماجرای زندانی شدن بهائیان آذربایجان است. میرزا حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهائیان مدتی در تبریز زندانی شدند ولی با مداخله کنسول‌های روسیه و فرانسه رهایی یافتند. حتی کنسول روسیه به شجاع‌الدوله، حاکم تبریز، «تغیر نمود» و شخصاً شبانه به زندان رفته، بهائیان را آزاد کرد و با درشکه شخصی خود به کنسولگری برد و پذیرایی نمود.[۱۲۲]

---

۱۱۹. همان مأخذ، صص ۴۹۱-۴۹۶.
۱۲۰. *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۲۵۴.
۱۲۱. *مصابیح هدایت*، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۲۹.
۱۲۲. همان مأخذ، ج ۵، صص ۲۱۳-۲۱۸.

یهودیان و گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری

پدیده «یهودیان مخفی» (انوسی‌ها) و نقش ایشان در پیدایش و گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری عامل مهمی در تحولات معاصر ایران است که باید، به‌دور از هر گونه افراط و تفریط، مورد شناسایی مستند و علمی قرار گیرد. طبق بررسی نگارنده، گسترش سریع بابی‌گری و بهائی‌گری و به‌ویژه نفوذ منسجم و عمیق ایشان در ساختار حکومتی قاجار، از دوران مظفرالدین شاه، بدون شناخت این پیوند غیرقابل توضیح است.

در بررسی تاریخ پیدایش و گسترش بابی‌گری در ایران، نمونه‌های فراوانی از گروش یهودیان جدیدالاسلام به این فرقه مشاهده می‌شود که به مروجین اولیه بابی‌گری و عناصر مؤثر در رشد و گسترش آن بدل شدند. می‌دانیم که بابی‌گری را یک یهودی جدیدالاسلام ساکن رشت، به‌نام میرزا ابراهیم جدید، به سیاهکل وارد کرد[۱۲۳] و نیز می‌دانیم اولین کسانی که در خراسان بابی شدند یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند.[۱۲۴] معروف‌ترین ایشان ملا عبدالخالق یزدی است که ابتدا در یزد اقامت داشت. او از علمای دین یهود بود و پس از مسلمان شدن در زمره اصحاب مقرب شیخ احمد احسایی جای گرفت و احسایی هفت سال در خانه وی سکونت داشت. ملا عبدالخالق یزدی سپس به مشهد مهاجرت کرد، در صحن حضرت رضا (ع) جماعت و منبر و وعظ برقرار نمود و، به‌نوشته مهدی بامداد، به یکی از «علمای طراز اوّل مشهد» بدل شد.[۱۲۵] گوبینو می‌نویسد:

> [ملا عبدالخالق یزدی] از شاگردان شیخ احمد احسایی بود... و از حیث مقام علمی و فضایل شهرت زیادی داشت و در انظار عامه احترام و اعتباری پیدا کرده بود.[۱۲۶]

یهودیان مشهد، که تعداد ایشان در سال ۱۸۳۱ حدود دو هزار نفر گزارش شده، در سال ۱۸۳۹ میلادی، اندکی پس از استقرار کمپانی ساسون در بوشهر و بمبئی و پنج سال پیش از آغاز دعوت علی‌محمد باب، به‌طور دسته‌جمعی مسلمان شدند بی‌آن‌که هیچ

---

۱۲۳. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ص ۷۹۴.

۱۲۴. حبیب لوی، *تاریخ یهود ایران*، تهران: *بروخیم*، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۶۳۴.

۱۲۵. میرزا جانی کاشانی، ، صص ۱۰۱، ۲۰۳؛ مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۱، ص ۳۸۲.

۱۲۶. گوبینو، مذاهب و فلسفه در آسیای قرون وسطی، ص ۱۴۲.

فشاری بر ایشان باشد، و کدخدای ایشان، به‌نام ملا مشیاخ، به ملا مهدی و حاخام ایشـان، به‌نام ملا بنیامین یزدی، به ملا امین تغییر نام داد. گروهی از جدیدالاسلام‌های مشـهد در سلک اهل تصوف بودند و به ترویج **میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی** به‌عنوان مرشد خود می‌پرداختند.[۱۲۷] گروهی از آنان به بابی‌گری پیوستند و بعدها نقـش فعـالی در گسـترش بهائی‌گری به‌دست گرفتند.[۱۲۸]

گروش این یهودیان به اسلام واقعی نبـود و ایشـان بـه‌طـور پنهـان یهـودی بودنـد. *دایرة‌المعارف یهود* پدیده جدیدالاسلام‌های مشهد را در ذیل مدخل «یهودیـان مخفـی» مطرح کرده نه در مدخل «مرتدین»[۱۲۹] و در جای دیگر تصریح می‌کند که آنان بـه‌عنـوان «**یهودیانی در لباس اسلام**» به حیات خود ادامه دادنـد.[۱۳۰] والتـر فیشـل، محقـق یهـودی، می‌نویسد که این جدیدالاسلام‌ها همچنان مخفیانه به دین یهود پایبند بوده و هسـتند.[۱۳۱] **فیشل این مطلب را در سال ۱۳۲۸ ش. عنوان می‌کند. بـه عبـارت دیگـر، در طـی دوران طولانی ۱۱۰ ساله‌ای (۱۸۳۹-۱۹۴۹) که از مسلمان شدن این یهودیان می‌گذشـت، اینـان همچنان در خفا یهودی بودند.**

---

127. Thomas A. Timberg [ed.], *Jews in India*, India: Vikas Publishing House, 1986, pp. 205. 229.

۱۲۸. بنگرید به: *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۲۵۱-۲۵۲.

129. *Judaica*, vol. 5, p. 1146.

در یهودیت «**مرتـد**› به یهودی اطلاق می‌شود که واقعاً از یهودیت روی گردانیـده اسـت. احکـام مجازات مرتدین در دین یهود بسیار شدید است. از این‌گونه ‹مرتدین› در میان یهودیان بوده‌اند مانند آبنر برغشی و اسپینوزا. ‹**یهودی مخفی**› به یهودی اطلاق می‌شود که برای انجـام مأموریـت دینـی-سیاسی یا از سر اجبار و تقیه به دین دیگر گرویده است مانند مارانوهای اسپانیا و پرتغال و دونمه‌های عثمانی و آنوسی‌های ایران. برای مثال، **ناتان غزه‌ای اعلام مسلمانی از سـوی شـابتای زوی، بنیانگـذار فرقه دونمه، را ‹انجام یک مأموریت جدید› عنوان می‌کند با هدف ‹برافروختن اخگـر مقـدس در میان کفار› [مسلمانان]. او می‌نویسد شابتای ‹در حال انجام واپسین و دشـوارترین بخـش مأموریـت خود است و آن تسخیر خلیفه [حکومت عثمانی] از درون است. او برای انجام این مأموریـت ماننـد یک جاسوس عمل می‌کند که به درون سپاه دشمن اعزام شده.› بنابراین، مسـلمان شـدن شـابتای بـه معنی ارتداد نیست بلکه بغرنج‌ترین چهره مأموریت مسیحایی اوست.** (بنگرید بـه: *زرسـالاران*، ج ۲، صص ۳۴۴-۳۴۵) در *دایرة‌المعارف یهود* یک مقاله مستقل به ‹یهودیـان مخفـی› اختصـاص دارد و مقاله مستقل دیگر به ‹مرتدین›.

130. ibid, vol. 2, p. 211.

131. Walter J. Fischel, “Secret Jews of Persia”, *Commentary,* No.7, 1949, pp. 28-33.

از این یهودیان مشهد فردی به‌نام ملا ابراهیم ناتان را می‌شناسیم که رهبری یک شبکه فعال اطلاعاتی انگلیس را در منطقه به‌دست داشت و در سال ۱۸۴۴ (سال آغازین دعوی باب) به بمبئی مهاجرت کرد. توماس تیمبرگ می‌نویسد: ملا ابراهیم ناتان، به سان یهودیان بغدادی (ساسون‌ها و بستگان و کارگزاران ایشان) «دارای پیوندهای قوی» با جامعه یهودی خراسان بود و نیز دارای پیوندهای قوی با حکومت بریتانیا.[۱۳۲] *دایرة‌المعارف یهود* تصریح می‌کند که ملا ابراهیم ناتان رهبری یهودیان بخارایی، افغانی و ایرانی مقیم بمبئی را به‌دست داشت و «نقش مهمی در جنگ اوّل انگلیس و افغان ایفا نمود.»[۱۳۳] این مأخذ در جای دیگر از ملا ابراهیم ناتان به صراحت به‌عنوان «مأمور اطلاعاتی بریتانیا» یاد کرده است.[۱۳۴]

صرفنظر از انوسی‌ها (یهودیان مخفی)، نقش **یهودیان علنی** در ترویج و گسترش کمی و کیفی بابی‌گری و بهائی‌گری نیز چشمگیر است. اسماعیل رائین در واپسین کتابش، که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران منتشر شد، می‌نویسد: «**بیشتر بهائیان ایران یهودیان و زردشتیان**[۱۳۵] **هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند در اقلیت می‌باشند. اکنون سال‌هاست که کمتر شده مسلمانی به آن‌ها پیوسته باشد...**»[۱۳۶] سال‌ها پیش از رائین، در اوایل حکومت رضاشاه، آیتی نظر مشابهی ابراز داشت و به سلطه یهودیان بر جامعه بهائی ایران اشاره کرد: «این بشارتی است برای مسلمین که بساط بهائیت به‌طوری خالی از اهل علم و قلم شده که زمام خامه را به‌دست مثل حکیم رحیم و اسحاق یهودی و امثال او داده‌اند.»[۱۳۷] رائین می‌نویسد:

> **بهائیان از بدو پیدایش تا به امروزه همواره از جهودان ممالک استفاده کرده آن‌ها را بهائی کرده‌اند. می‌دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان، که عده کثیری از آن‌ها دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین می‌باشند، خیلی**

---

132. Timberg, ibid, p. 275.
133. *Judaica*, vol. 8, p. 1357.
134. ibid, vol. 12, pp. 854-855.

۱۳۵. درباره گروش گروهی از زرتشتیان ایران به بهائیت و علل آن در صفحات آینده توضیح خواهم داد.
۱۳۶. رائین، *انشعاب در بهائیت*، ص ۳۰۲.
۱۳۷. آیتی، *کشف‌الحیل*، ج ۲، ص ۱۴۴.

زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می‌برند و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می‌فرستند.[۱۳۸]

حسن نیکو، مبلغ پیشین بهائی، نظری مشابه دارد و می‌نویسد:

طبقه دیگر [بهائیان] یهودی هستند که با چه بغض و عناد به اسلام معروف‌اند... در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشتیت جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد، البته دشمن... دلشاد گردیده وی را استقبال می‌کند... [یهودیان] در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایده مسلم برای خود تصور داشته، اوّل آن که لااقل سیاهی لشکر دشمنی می‌شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشتیت و تفریق را بلند نموده است. دوّم آن‌که از مسئله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود مستخلص می‌شوند و با آن‌ها معاشرت می‌کنند بلکه وصلت می‌نمایند. سوم آن‌که اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد عجالتا خودی در حزب آنان وارد کرده باشند....[۱۳۹]

فضل‌الله مهتدی معروف به صبحی، مبلغ پیشین بهائی که سال‌ها منشی مخصوص عباس افندی بود، می‌نویسد:

بنظر این بنده بیشتر از آنان برای فرار از یهودیت بهائی شده‌اند تا گذشته از اینکه اسم جهود از روی آن‌ها برداشته شود، در فسق و فجور نیز فی‌الجمله آزادی داشته باشند. و من از این قبیل یهودیان نه در همدان بلکه در طهران نیز سراغ دارم و بر اعمال آنان واقفم.[۱۴۰]

صبحی مهتدی اشاراتی به عملکرد یهودیان بهائی‌شده دارد. از جمله می‌نویسد:

از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دائی‌زاده‌ها و فرزندان‌شان را رانده و میان آن‌ها تیرگی پدید شده و **اکنون همه کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهائیان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست اندرکار نیست جز لطف‌الله حکیم که از جهودان بهائی است** و کارش آوردن و گرداندن هبائیان است بر سر گور سروران این کیش که در ایران به این کار «زیارتنامه‌خوانی» می‌گویند...

۱۳۸. *انشعاب در بهائیت*، ص ۱۷۱.
۱۳۹. *فلسفه نیکو*، ج ۱، صص ۸۱-۸۲.
۱۴۰. *خاطرات صبحی*، ص ۱۸۲.

خاندان حکیم از بیخ و بن یهودی هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند، ولی هر دسته‌ای از آن‌ها در کیشی فرورفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانی استواری نشان داد. به مسجد می‌رفت و فرزندانش را مسلمان نمود، چنانکه اکنون هم هستند. میرزا شکرالله و یک دسته از بستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس و میرزا یعقوب و فرزندان میرزا نورالله مسیحی و پروتستانت شدند و میرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه پندبده بود و از روی انجیل سخنرانی می‌کرد. دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلامحسین و برادرش لطف‌الله، که نامش را بردیم، بهائی شدند. و همه اینها در هر کیشی که خودنمایی می‌کردند شور و جوش نشان می‌دادند ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آنجا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچ یک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس [مسیحی شده] داد.[۱۴۱]

خاندان حکیم از خاندان‌های متنفذ دوران قاجار و پهلوی است از نسل یک یهودی مهاجر به‌نام حکیم سلیمان که در زمان فتحعلی‌شاه قاجار به ایران کوچید. اعقاب او به‌نام حکیم حق نظر و حکیم موشه (مشه) پزشک خصوصی ناصرالدین‌شاه قاجار شدند و شبکه گسترده خود را در ایران تنیدند.[۱۴۲]

نمونه دیگر، گروش یهودیان به بابی‌گری و بهائی‌گری در **کاشان** است. از جمله یهودیان سرشناس کاشان که بهائی شدند و خاندان‌های ثروتمند و پرشماری را بنیان نهادند باید به افراد زیر اشاره کرد: آقا یهودا نیای خاندان **میثاقیه**، ملاربیع که نام خاندان وی ذکر نشده، حکیم یعقوب نیای خاندان **برجیس**، میرزا عاشور (آشور) و برادران و خواهرش که خانواده‌های پرجمعیت **ساجد** و **ماهر** و **وحدت** و غیره از نسل ایشان است، حکیم فرج‌الله نیای خاندان **توفیق**، میرزا ریحان (روبین) نیای دو خاندان **ریحانی** (از نسل پسری) و **روحانی** (از نسل دختری)، ملا سلیمان و میرزا موسی و میرزا اسحاق خان نیاکان خاندان‌های **متحده** و **اخلاقی**، میرزا یوسف خان نیای خاندان **یوسفیان**.[۱۴۳] (به دلیل زندگی اعضای این خاندان‌ها در همدان و کاشان، برخی از ایشان همدانی نیز به‌شمار می‌روند.)

---

۱۴۱. فضل‌الله صبحی مهتدی، *پیام پدر*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷، ص ۲۲۴.
۱۴۲. بنگرید به: حبیب لوی، *تاریخ یهود ایران*، ج ۳، صص ۷۴۳-۷۵۳.
۱۴۳. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۷۰۰-۷۱۶.

در **همدان** نیز وضعی مشابه با کاشان دیده می‌شود. حسن نیکو می‌نویسد: در همدان، که مرکز مهم بهائیان است، به استثنای سه چهار نفر همگی یهودی بهائی هستند «و **همان کلیمی‌ها که بهائی شده‌اند زمام امور را به‌دست گرفته هر اقدامی که مخالف روح اسلامیت است می‌کنند و همیشه به آن سه چهار نفری که به‌اصطلاح خودشان بهائی فرقانی هستند طعن می‌زنند و آنان را در هیچ محفل رسمی عضویت نمی‌دهند.**»[۱۴۴]

تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی همدان از تبار حاجی لاله‌زار (العازار)، یهودی همدانی، هستند. او نیای دو هزار نفر یهودی، مسیحی و بهائی است. یکی از پسران او مسیو حائیم است که مسیحی شد. دیگری به‌نام دکتر موسی خان (حکیم موشه) نیز مسیحی شد. یکی از پسران دکتر موسی خان به‌نام حکیم هارون یهودی است. خانواده گوهری از نسل ابراهیم، یکی دیگر از پسران حاجی لاله‌زار، است. خانواده گرانفر، از نسل موشه پسر دیگر حاجی لاله‌زار، بهائی است. حاجی میرزا یوحنا پسر حافظ‌الصحه بهائی است. آقا یعقوب لاله‌زاری یهودی است. حاجی یهودا (حاجی شکرالله جاوید) بهائی است. حاجی میرزا اسحاق یهودی است. دکتر یوسف سراج بهائی است. حاجی میرزا طاهر، پدر دکتر نصرالله باهر، بهائی بود. حاجی سلیمان، پسر حاجی لاله‌زار، مسیحی بود. عزرا، پسر ارشد حاجی لاله‌زار یهودی، بود. او نیای خانواده‌های رسمی و کیمیابخش است. حکیم موشه پدر دکتر داوود یهودی بود. روبن پسر آقا عزرا نیز یهودی بود. او پدر نجات رابینسون است. حاجی العازار شوشنی یهودی بود. حاجی یهودا شوشنی یهودی بود. الیاهو پسر آقا حکیم و نوه حاجی لاله‌زار مسیحی بود. دکتر داوود پسر حکیم موشه مسیحی شد. یوسف مشهود بهائی بود. میرزا هارون لاله‌زاری یهودی بود. عطاءالله خان حافظی، پسر میرزا یوحنا، یهودی بود. نورالله احتشامی، پسر دکتر داوود مسیحی، بود.[۱۴۵]

وضعی مشابه با شیراز و مشهد و کاشان و همدان را در **اراک**[۱۴۶] و **تربت**[۱۴۷] و

---

۱۴۴. *فلسفه نیکو*، ج ۱، ص ۸۹.

145. Houman Sarshar [ed.], *Esther's Children: A Portrait of Iranian Jews,*USA, CA: The Center for Iranian Jewish Oral History, 2002, p. 201.

۱۴۶. همان مأخذ، ج ۸، ق ۱، ص ۲۷۳.

۱۴۷. همان مأخذ، ص ۲۴۲.

رشت[۱۴۸] و سایر نقاط ایران، و حتی **سیاهکل**،[۱۴۹] می‌توان دید.

در تهران نیز جمع قابل توجهی از یهودیان بهائی‌شده وجود داشت. بعدها، در دوره پهلوی، گروهی از ثروتمندترین خاندان‌های یهودی- بهائی سراسر ایران در تهران مجتمع شدند و شبکه‌ای متنفذ و مقتدر پدید آوردند که در قلب آن خاندان‌های آزاده، اتحادیه، اخوان صفا، ارجمند، برجیس، برومند، جاوید، حافظی، حقیقی، حکیم، شایان، صمیمی، عزیزی، عهدیه، فیروز، لاله‌زار، لاله‌زاری، مؤید، ماهر، مبین، متحده، متحدین، مجذوب، معنوی، ملکوتی، میثاقیان، میثاقیه، نصرت، وحدت، یوسف‌زاده برومند، یوسفیان و غیره جای داشتند. در اواسط دوران سلطنت رضا شاه (۱۳۱۲) افرادی چون میرزا اسحاق خان حقیقی، یوسف وحدت، عبدالله خان متحده، جلال ارجمند و اسحاق خان متحده (یهودیان بهائی‌شده) متنفذترین سران جامعه بهائی تهران بودند.[۱۵۰]

گروش یهودیان به بهائیت و تلاش برای تبدیل این فرقه به یک دین متنفذ جهانی به ایران محدود نیست و در سایر کشورها، به‌ویژه در اروپا و ایالات متحده آمریکا، نیز یهودیان و یهودیان مخفی (به‌ظاهر مسیحی) به این فرقه پیوستند. نامدارترین ایشان **هیپولت دریفوس** است. دریفوس نقش مهمی در گسترش و تقویت بهائیت ایفا نمود. او در حوالی سال ۱۳۱۷ ق. بهائی شد و در سال ۱۳۲۸ ق. در ۷۰ سالگی در پاریس درگذشت. دریفوس در سال ۱۳۱۸ ق. به عکا رفت و مدتی با عباس افندی بود.[۱۵۱] شناخت نام‌های به‌ظاهر مسیحی اروپاییان و آمریکائیان بهائی‌شده دشوار است ولی خانم پولاک را نیز می‌شناسیم که بهائی شد و آسیه نام گرفت.[۱۵۲] این خانم نیز، چنان‌که نام او نشان می‌دهد، به یکی از خاندان‌های زرسالار یهودی (خاندان پولاک) تعلق داشت.[۱۵۳]

بر اساس چنین بستر و با اتکا بر چنین حمایت‌هایی است که بهائی‌گری در طول بیش از یک قرن فعالیت خود در ایالات متحده آمریکا[۱۵۴] به سازمانی بسیار متنفذ، هم

---

۱۴۸. همان مأخذ، ج ۸، ق ۲، ص ۷۶۵.

۱۴۹. میرزا یحیی، میرزا خلیل و آقاخان اسرائیلی سیاهکلی. (همان مأخذ، ص ۷۷۵)

۱۵۰. *انشعاب در بهائیت*، صص ۲۶۶-۲۶۷.

۱۵۱. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۱۱۸۴-۱۱۸۵.

۱۵۲. همان مأخذ، ص ۱۱۹۹.

۱۵۳. برای آشنایی با خاندان پولاک بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۵.

۱۵۴. فعالیت بهائیان در ایالات متحده آمریکا از سال ۱۸۹۲ و با شرکت در نمایشگاه جهانی کلمبیا (شیکاگو) آغاز شد. (*گوهر یکتا*، ص ۲۷۵)

نظر کمی و هم از نظر کیفی، در این کشور بدل شد. مرکز بهائیان جهان در آوریل ۱۹۸۵ **تعداد اعضای این فرقه در کل قاره آمریکا را ۸۵۷ هزار نفر اعلام کرده است.**[۱۵۵] بخش مهمی از این گروه بهائیان ایرانی مهاجر در سال‌های پس از انقلاب اسلامی هستند و بخشی بهائیان ایرانی که در طول یکصد سال اخیر به‌تدریج به ایالات متحده و سایر کشورهای قاره آمریکا مهاجرت کردند. صرفنظر از جمعیت کثیر بهائیان آمریکا، باید به نفوذ این فرقه در نهادهای دانشگاهی و پژوهشی ایالات متحده آمریکا نیز توجه کرد که به حاکمیت ایشان بر حوزه مطالعات ایرانی در ایالات متحده آمریکا انجامیده است.

گروش زرتشتیان به بهائی‌گری

بررسی که درباره نقش یهودیان در گسترش بهائی‌گری در ایران ارائه شد، در مقیاسی محدودتر، درباره زرتشتیان بهائی‌شده نیز صادق است. موج گروش زرتشتیان به بهائی‌گری در حوالی سال ۱۹۱۹ میلادی رخ داد و از حدود ۲۵۰ نفر زرتشتی بهائی‌شده،[۱۵۶] بسیاری‌شان رعایای **ارباب جمشید جمشیدیان**، ثروتمند مقتدر زرتشتی، بودند و از روستاییان یزد و کرمان (روستاهای حسین‌آباد و مریم‌آباد و قاسم‌آباد و غیره). این پدیده را می‌توان به شکل‌های مختلف تحلیل کرد و برای آن پایه‌های اجتماعی و فرهنگی فرض نمود.[۱۵۷] ولی در آن روزها دست‌اندرکاران و آشنایان با سیاست مسئله را به گونه‌ای دیگر می‌دیدند؛ عموماً نه آن را جدی می گرفتند نه برای آن اصالتی قائل بودند. برای نمونه، اعظام قدسی در خاطرات خود از دوران تدریس در مدرسه سن لوئی تهران می‌نویسد:

> یک معلم انگلیسی بنام فریبرز که اصلاً زردشتی بود ولی بهائی شده بود با من از نقطه نظر اینکه علاقمند به خط فارسی بود اظهار دوستی و تقاضا داشت که خط تعلیم بگیرد. من هم حاضر شدم. این بود که در روزهای مدرسه ایشان هم چند دقیقه که سر کلاس من نبود به اصطلاح در زنگ تنفس تعلیم می گرفتند...

155. *Iranica,* vol. 3, p. 450.

۱۵۶. *فلسفه نیکو*، ج ۱، ص ۸۱.

۱۵۷. برای نمونه بنگرید به:

Susan J. Stiles, "Zoroastrian Convertions to the Baha'i Faith in Yazd, Iran", The University of Arizona, M. A. Thesis, 1983.

یکی از روزها وارد صحبت مذهبی گردید و خواست از در تبلیغ با من وارد مذاکره گردد. به ایشان گفتم: اگر می‌خواهید که من به شما تعلیم خط بدهم از این مقوله با من صحبت ننمائید، چون تمام اینها را از موسس و غیره می‌شناسم. ولی شما حق دارید چون زردشتی بوده‌اید و حالا قبول این مسلک را نموده‌اید. شما هم از نقطه نظر سیاسی قبول کرده‌اید. خنده‌ای کردند و گفتند: آقای میرزا حسن! مثل اینکه شما خوب وارد هستید.[۱۵۸]

در بررسی این پدیده با نقش ارباب جمشید جمشیدیان به عنوان حامی اصلی این موج آشنا می‌شویم.[۱۵۹] **ارباب جمشید از صمیمی‌ترین دوستان اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران پس مانکجی هاتریا، بود و صمیمیت میان این دو تا بدان حد بود که برخی از دیدارهای محرمانه اردشیرجی و رضاخان در خانه ارباب جمشید صورت می‌گرفت.**[۱۶۰] با توجه به این پیوند، اگر تحولات فوق را به سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا و اردشیر ریپورتر منتسب کنیم به بیراهه نرفته‌ایم. جایگاه ارباب جمشید در این ماجرا تا بدان حد است که عباس افندی مکرراً بهائیان یزد و کرمان را به فرمانبری و اطاعت از او امر می‌کند.[۱۶۱]

به‌نوشته حسن نیکو، **بهائیان هندوستان «همگی زردشتی ایرانی هستند که از دهات یزد و کرمان به‌عنوان چای‌فروشی در بمبئی مجتمع شده‌اند و آنان نیز مانند کلیمی‌ها... همان تعصب زردشتی را قدری کمتر از یهودیان دارند و دو سه نفر مسلمان که در بمبئی هستند در اکثریت آن‌ها مستهلک شده مخصوصاً به آن‌ها راه نمی‌دهند.»**[۱۶۲] **از جمله کمک‌های الیگارشی ثروتمند و مقتدر پارسی به فرقه بهائی باید به اراضی وسیعی در شهر دهلی اشاره کرد که پارسیان به بهائیان اهدا کردند و در آن بنای باشکوه معبد لوتوس (نیلوفر آبی) ایجاد شد. این معبد یکی از اماکن مهم و مشهور شهر دهلی است و هر روزه هزاران تن بازدیدکننده دارد.**

---

۱۵۸. حسن اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، *کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله*، تهران: ۱۳۴۲، چاپخانه حیدری، ج ۱، ص ۲۵۷.

۱۵۹. برای نمونه بنگرید به: *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸ ق ۲، صص ۹۵۰-۹۵۲؛ *فلسفه نیکو*، ج ۱، صص ۱۶۸-۱۷۶.

۱۶۰. بنگرید به: خاطرات اردشیر ریپورتر (*ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۵۰، ۱۵۵)

۱۶۱. عبدالبهاء، *مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی*، صص ۳۷-۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۴-۵۵، ۵۷. و نیز مراجعه شود به: شهبازی، *نظریه توطئه*، صص ۸۱-۸۶.

۱۶۲. *فلسفه نیکو*، ج ۱، ص ۸۹.

صبحی مهتدی می‌نویسد:

این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آئینی دشمنی ندارم... ولی با این گروه که به دروغ و از روی ریو خود را بهائی نامیده و من آن‌ها را جهود می‌خوانم دل خوش ندارم زیرا اینها در سایه این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده‌اند که زیانش به همه مردم کشور رسیده است. گرانی خانه‌ها و بالا بردن بهای زمین‌ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری و بردن نشانه‌های باستانی به بیرون کشور و تبهکاری و ناپاکی و روائی بازار زشتکاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهائی‌گری سرافرازند.[۱۶۳]

صبحی نمونه‌ای از این دغلکاری‌ها را چنین شرح می‌دهد:

چند سال پیش به هر نیرنگی بود یک جهود هبائی را به‌نام عزیز نویدی در دادگاه ارتش آوردند. آنگاه برای زمین‌های قلعه مرغی، که در دست هواپیمایی بود، دادمند تراشیدند و نیرنگ‌ها به کار بردند تا بیست میلیون از کیسه ارتش بیرون کشیدند و به دست چند تن بهائی دادند که برای شوقی [رهبر فرقه بهائی] بفرستد.[۱۶۴]

بهائی‌گری و تروریسم

آیتی از نظر قساوت و شجاعت بهائیان را مشابه با یزیدیان کردستان می‌داند و خلق و خوی ایشان را چنین توصیف می‌کند:

دارای اخلاقی خشن بوده، سخت دل و کینه‌جو ولی متظاهر به مهر و محبت و نیز در شجاعت ایشان گفتگو رفته، اغلب برآنند که از این سجیه پسندیده محروم‌اند به قسمی که تا مقاومت ندیده‌اند نهایت پردلی را اظهار می‌دارند ولی به محض اینکه به مقاومتی برخوردند میدان خالی کرده عقب‌نشینی می‌کنند.[۱۶۵]

این قساوت را از اولین روزهای پیدایش بابی‌گری در میان اعضای این فرقه می‌توان دید. به‌نوشته فریدون آدمیت، **بابی‌ها در جریان شورش‌های خود در دوران ناصری، با**

---

۱۶۳. صبحی، *پیام پدر*، ص ۲۲۷.
۱۶۴. همان مأخذ، ص ۲۳۶.
۱۶۵. *کشف‌الحیل*، ج ۲، ص ۷.

مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و «اسیران جنگی» را «دست و پا می‌بریدند و به آتش می‌سوختند.»[۱۶۶] قساوت و سبعیت فوق‌الذکر را در ماجرای قتل شهید ثالث (حاج ملا محمد تقی برغانی، ۱۷ ذیقعده ۱۲۶۳ق.)، عمو و پدر همسر قرة‌العین، نیز به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد.

فریدون آدمیت «**بساط میرزا حسینعلی» (بهاء) را از روز نخست مبتنی بر «دستگاه میرغضبی و آدمکشی» می‌داند.**[۱۶۷] در واقع، از نخستین روزهای فعالیت فرقه بهائی مجموعه‌ای از قتل‌ها آغاز شد که اسرار برخی از آن‌ها تاکنون روشن نشده و در برخی موارد نقش بهائیان در آن کاملاً به اثبات رسیده است. این قتل‌ها را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد: اوّل، قتل‌های سیاسی؛ دوّم، قتل برخی شخصیت‌های مسلمان که تداوم حیات ایشان برای بهائیت مضر بود؛ سوم، قتل بابیان مخالف دستگاه میرزا حسینعلی نوری (به‌طور عمده ازلی‌ها)؛ چهارم، قتل بهائیانی که از برخی اسرار مطلع بودند یا به دلایلی تداوم حیات ایشان مصلحت نبود؛ پنجم، قتل بنا به اغراض شخصی سران فرقه بهائی.

---

۱۶۶. *امیرکبیر و ایران*، ص ۴۴۸.

در ۲۲ ذیقعده ۲۰/۱۲۶۴ سپتامبر ۱۸۴۸ سلطنت ایران به ناصرالدین‌شاه رسید. در سه سال اوّل سلطنت ناصرالدین‌شاه حکومت ایران در دست باکفایت و مقتدر میرزا تقی خان امیرکبیر قرار داشت که مطلوب کانون‌های استعمارگر غربی نبود. در این دوران شورش‌های بزرگی در ایران ایجاد شد که مهم‌ترین آن **شورش محمد حسن خان سالار** در خراسان و **شورش آقاخان محلاتی** در کرمان و شرق ایران و **شورش پیروان باب** بود. دربارهٔ نقش استعمار انگلیس در شورش‌های سالار و آقاخان محلاتی مطالب فراوانی مطرح شده ولی در زمینه نقش کانون‌های دسیسه‌گر خارجی در شورش بابیه تاکنون تحقیق جدّی انجام نگرفته است. شورش بابی‌ها در نخستین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه و در سه منطقه **مازندران** و **زنجان** و **یزد** صورت گرفت و رهبری آن با کسانی بود که مدعی پیروی از باب بودند: **آخوند ملا محمد حسین بشرویه‌ای** و **ملا محمدعلی بارفروشی** در مازندران، **ملا محمدعلی زنجانی** در زنجان و **سید یحیی دارابی** در یزد. امیرکبیر با قاطعیت به سرکوب این شورش‌ها دست زد و سران بابی شورش‌های فوق را در سال ۱۲۶۶ ق. اعدام کرد. بطور مستند می‌دانیم که ملامحمدعلی زنجانی، رهبر شورش زنجان، امیدوار بود که قشون روسیه به یاری بابیان بشتابد و زمانی که از این امر نومید شد خواستار وساطت روسیه و انگلستان برای نجات جان خود شد که طبعاً امیرکبیر نمی‌پذیرفت. (آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، ص ۴۵۰) در میان بابیان، ملا حسین بشرویه به <باب‌الباب>، ملا محمدعلی بارفروشی به <قدوس> و ملا محمدعلی زنجانی به <حجت> ملقب می‌باشند. به‌دنبال این شورش‌ها بود که به‌دستور امیرکبیر باب نیز اعدام شد.

۱۶۷. *امیرکبیر و ایران*، ص ۴۵۷.

قتل و خشونت

یکی از اولین قتل‌های سران بهائیت قتل **میرزا اسدالله دیان** است. میرزا اسدالله دیان[۱۶۸] کاتب *بیان* و سایر مکتوبات علی‌محمد باب و از بابیان «حروف حی» بود و بسیاری از اسرار پیدایش بابی‌گری را می‌دانست. او به‌دستور میرزا حسینعلی بهاء به قتل رسید. **میرزا آقاخان کرمانی** (بابی ازلی و داماد میرزا یحیی صبح‌ازل) می‌نویسد: میرزا حسینعلی چون میرزا اسدالله دیان را «مخل خود یافت، میرزا محمد مازندرانی پیشخدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت.»[۱۶۹] این رویه پدر را عباس افندی نیز ادامه داد. آیتی می‌نویسد: «عباس افندی این رویه را دائماً تعقیب داشت یعنی مخالف علنی خود را که در بساط محرم و مجرم شده و اسرار را شناخته و به کشف آن پرداخته بود می‌کوشید برای افناء و اعدامش.»[۱۷۰]

ادوارد براون، استاد دانشگاه کمبریج، به فردی به‌نام **نصیر بغدادی** معروف به مشهدی عباس (ساکن بیروت) اشاره می‌کند که آدمکش حرفه‌ای و مزدور میرزا حسینعلی بهاء و عباس افندی بود و به‌دستور ایشان چند نفر را کشت از جمله **ملا رجبعلی قهیر**، برادرزن علی‌محمد باب، را که از برخی اسرار پیدایش بابی‌گری مطلع بود. براون، همچنین، به فعالیت‌های تبلیغی سه بابی ازلی در عکا اشاره می‌کند و می‌نویسد بهائیان عکا تصمیم گرفتند ایشان را از میان بردارند. آنان ابتدا خواستند این مأموریت را به نصیر بغدادی محول کنند ولی بعد منصرف شدند زیرا احضار نصیر از بیروت ممکن بود راز قتل را آشکار کند. لذا، در ۱۲ ذیقعده ۱۲۸۸ ق. هفت نفر از بهائیان به خانه افراد فوق در عکا ریختند و **سید محمد اصفهانی** و **آقاجان کج‌کلاه** و **میرزا رضاقلی تفرشی** را کشتند. حکومت عکا بهاء و پسرانش، عباس و محمدعلی افندی، و میرزا محمدقلی، برادر بهاء، و تمامی بهائیان عکا، از جمله قاتلین، را دستگیر کرد. بهاء و پسران و خویشانش شش روز زندانی بودند، سپس قاتلین شناخته شده و در دادگاه به حبس‌های طولانی (۷ و ۱۵ سال) محکوم شدند.[۱۷۱]

---

۱۶۸. میرزا اسدالله دیان احتمالاً یهودی‌الاصل بود زیرا با زبان‌های عبری و سریانی به‌خوبی آشنایی داشت. در ایران آن زمان بعید بود که فردی مسلمان با زبان عبری آشنا باشد.

۱۶۹. میرزا آقاخان کرمانی، هشت *بهشت*، بی جا، بی تا، صص ۲۸۳، ۳۰۲-۳۰۳.

۱۷۰. *کشف‌الحیل*، ج ۳، ص ۱۱۹.

171. Edward G Browne, *Materials for the Study of Babi Religion,* Cambridge, 1918, pp. 52-57, 220.

←

براون در جای دیگر (حواشی بر *مقاله شخصی سیاح*، چاپ اوّل، ۱۸۹۱) به این ماجرا اشاره می‌کند. او می‌نویسد: مقامات دولت عثمانی تصمیم به تبعید دو برادر به دو نقطه مختلف گرفتند و (در ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۵ق.) صبح‌ازل و پیروانش را به فاماگوستا[۱۷۲] (قلعه ماغوسا در قبرس) و حسینعلی بهاء و ۸۰ نفر از پیروانش و چهار نفر ازلی را به عکا فرستادند. این چهار نفر ازلی عبارت بودند از: حاجی سید محمد اصفهانی، آقاجان بیگ کج‌کلاه، میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش آقا میرزا نصرالله. به‌نوشته براون، قبل از عزیمت به عکا، حسینعلی بهاء **میرزا نصرالله تفرشی** را در ادرنه (آدریانوپول) با سم به قتل رسانید و کمی پس از ورود به عکا سه ازلی دیگر در منزل مسکونی‌شان در بندر عکا به‌دست اطرافیان بهاء مقتول شدند.[۱۷۳]

میرزا آقاخان کرمانی در رساله هشت *بهشت* درباره آدمکشی‌های سران فرقه بهائی به تفصیل سخن گفته است. او می‌نویسد: میرزا حسینعلی بهاء در ادرنه، قبل از حرکت به عکا، میرزا نصرالله را با سم مقتول کرد و «در عکا نیز چند نفر از اصحاب خود را فرستاد آن سه نفر را [حاجی سید محمد و آقاجان بیگ و میرزا رضاقلی تفرشی] در خانه نزدیک قشله که منزل داشتند شهید کردند و قاتلین اینان عبدالکریم شمر و حسین آب‌کش و محمد جواد قزوینی.»[۱۷۴]

به‌نوشته میرزا آقاخان کرمانی، در ایران نیز اصحاب حسینعلی بهاء موجی از وحشت و ترور آفریدند و به قتل متنفذین ازلی دست زدند:

> آقا عبدالاحد و آقا محمدعلی اصفهانی و حاجی آقا تبریزی و پسر حاجی فتاح، هر یک را به‌طوری جداگانه در صدد قتل برآمدند و بعضی فرار کردند. از آنجمله خیاط‌باشی و حاجی ابراهیم خان را در خانه گندم‌فروشی کشتند و جسم آنان را با آهک در زیر خاک گذارده، روی آن‌ها را با گچ سکو بستند...

این قتل‌ها حتی شامل طلبکاران میرزا حسینعلی نوری (بهاء) نیز می‌شد:

←
و نیز بنگرید به: *کشف‌الحیل*، ج ۳، صص ۱۱۴-۱۲۴.

172. Famagusta [Maghusa]

173. Edward G. Browne, *A Traveller's Narrative...* [1891, 2 vol.], London: Cambridge University Press, 1975, pp. 360-361.

۱۷۴. هشت *بهشت*، ص ۳۰۶.

و همچنین حاجی جعفر را، که مبلغ هزار و دویست لیره از میرزا [حسینعلی بهاء] طلبکار بود و به مطالبه پول خود در عکا قدری تندی نمود و دزدی‌های حضرات را حس کرده، میرزا آقاجان کچل قزوینی را تشویق کردند که آن پیرمرد را شبانه کشته، از طبقه فوقانی کاروانسرا به زیر انداختند و گفتند خودش پرت شده... همچنین هر یک از اصحاب اقدمین، که از فضاحت و شناعت کارهای میرزا مطلع بودند و فریب او را نخوردند، فرستاد در هر نقطه شهید نمودند. مثلا، جناب آقا سید علی عرب را، که از حروف حی نخستین بود، در تبریز، میرزا مصطفی نراقی و شیخ خراسانی شهید کردند. و میرزا بزرگ کرمانشاهی را، که از اجله سادات بود، و جناب آقا رجبعلی قهیر را، که او نیز از حروف و ادله بود، ناصر عرب در کربلا به درجه شهادت رسانید و برادرش آقا علی‌محمد را در بغداد عبدالکریم شمر کشت. هر یک از اصحاب خودش را نیز که از فسق و فجور و باطن کار وی خبردار شدند در عکا یا نقطه دیگر تمام کردند. مانند حاجی آقا تبریزی. حتی آقا محمدعلی اصفهانی را، که در اسلامبول تجارت می‌نمود و مدتی فریب او را خورده بود،... میرزا ابوالقاسم دزد بختیاری را مخصوص از عکا مأمور نمود که برود در اسلامبول آن جرثوم غفلت را... فصد نماید....[۱۷۵]

به‌نوشته میرزا آقاخان کرمانی، پس از فوت میرزا حسینعلی بهاء (۲ ذیقعده ۱۳۰۹ ق.) رویه فوق ادامه یافت. اولین قربانی **میرزا محمد نبیل زرندی**، مورخ معروف بهائی، بود که خیال داشت خود را جانشین بهاء بخواند. «پسران خدا [حسینعلی بهاء] خبردار شده، دو نفر را فرستاده، آن لنگ بیچاره را خفه کرده، بردند به دریا انداختند.»[۱۷۶]

در میان قتل‌های متعدد و فراوان بهائیان، به‌ویژه باید به **قتل حاج شیخ زکریا نصیرالاسلام** اشاره کرد. حاج شیخ زکریا انصاری دارابی، ملقب به نصیرالاسلام، از سران مجاهدینی بود که به فتوای **حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری** به جهاد علیه استعمار انگلیس و عوامل داخلی ایشان دست زدند و در این زمینه سهمی بزرگ داشتند. نامبرده از شاگردان آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) و حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری بود و، به‌نوشته رکن‌زاده آدمیت، «در شهرستان‌های داراب و فسا و لار و نی‌ریز علیه مستبدین قیام

۱۷۵. همان مأخذ، صص ۳۰۸-۳۰۹.
۱۷۶. همان مأخذ، ص ۳۱۰.

مسلحانه کرد و به نشر افکار آزادیخواهی و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید» و در رکاب مجتهد لاری جهاد کرد. **مساعی وی چنان ارجمند بود که آخوند خراسانی «یک حلقه انگشتری فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را در اجازه‌نامه نصیرالاسلام خواند.»** رکن‌زاده آدمیت می‌افزاید:

> **این است که نصیرالاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل ستم‌پیشگان بی‌آزرم و فرقه بهائی، که در شهر نی‌ریز جمعیت و نفوسی داشتند، بیش از پیش کوشید و آن‌ها هم در پی انتهاز فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همین که فرصت به‌دست آمد دو نفر از تفنگچیان او را، که یوسف و جعفرقلی نام داشتند، به‌وسیله تطمیع و تحمیق وادار به قتل او کردند. و در ماه رجب سال ۱۳۳۱ ق. پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه... به‌وسیله شلیک سه تیر تفنگ شهیدش کردند. و آن وقت ۵۲ سال داشت.**[۱۷۷]

قتل **سید ابوالحسن کلانتر سیرجان** (۱۳۲۴ق.) از قتل‌های جنجالی بهائیان است. بهائیان به تحریک مخالفین سید ابوالحسن کلانتر (اسفندیارخان رئیس طایفه بوچاقچی، شاهزاده حاج داراب میرزا از مالکین محل و سید حسین قوام‌التجار از متنفذین سیرجان) پرداختند و در نتیجه در جریان یک میهمانی کلانتر سیرجان در تاریکی شب به قتل رسید. این ماجرا به شورش مردم سیرجان علیه بهائیان انجامید و مردم، که منابع بهائی ایشان را «چند هزار نفر عوام کالانعام» می‌خوانند، سید یحیی سیرجانی (بهائی عامل قتل کلانتر) را کشتند.[۱۷۸]

قتل **محمد فخار** نیز از قتل‌هایی است که سروصدای فراوان به پا کرد. بهائیان، به‌دستور محفل روحانی یزد، فرد فوق را، که گویا به بهائی‌گری اهانت می‌کرد، کشتند و جسد او را سوزانیدند. در این رابطه ابتدا عامل مستقیم قتل، سلطان نیک‌آئین، دستگیر شد و سپس ۱۲ نفر از معاریف بهائیان یزد، از جمله محمدطاهر مالمیری و میرزا حسن نوش‌آبادی و حسین شیدا، به اتهام مشارکت در قتل زندانی شدند. پس از هفت ماه

---

۱۷۷. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخنسرایان فارس*، تهران: خیام و اسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۴۰، ج ۵، صص ۶۶۸-۶۶۹.

۱۷۸. برای آشنایی با روایت بهائیان از این ماجرا بنگرید به: *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۸۸-۹۵.

پرونده متهمین به تهران ارسال شد. هر چند اتهام این گروه قتل بود ولی در زندان تهران در «محل کم جمعیت و آبرومندی که مختص به اشراف و اعیان» بود محبوس شدند و با سران اکراد و الوار و خوانین بختیاری معاشر بودند و حتی مدیر زندان را تبلیغ می‌کردند. بهائیان در دادگاه به مظلوم‌نمایی فراوان دست زدند و از جمله مالمیری چنین گفت:

هوای یزد خشک است و کله‌های اهل یزد تمام خشک است و یک تعصبات لامذهبی جاهلانه‌ای دارند که در سایر ولایات نیست. اهل یزد عموماً قتل ما بهائیان را واجب می‌دانند و مال ما را حلال و هر گونه تهمتی و اذیتی را در حق ما ثواب می‌دانند و به عقیده باطل خود بهشت می‌خرند.

تمامی اعضای این گروه، به‌جز سلطان نیک‌آئین، پس از ۱۴ ماه حبس در تهران، با اعمال نفوذ بهائیان مقتدر پایتخت، تبرئه شدند. ریاست این دادگاه را فردی به‌نام **عاصمی** و وکالت بهائیان را فردی به‌نام **دادخواه** به عهده داشتند. هر چند منابع بهائی می‌کوشند تا این ماجرا را «تهمت» جلوه دهند،[۱۷۹] ولی محکوم شدن سلطان نیک‌آئین، به‌رغم اعمال نفوذ فراوان بهائیان، ثابت می‌کند که مجرم بوده است. عبدالحسین آیتی با اشاره به قتل محمد فخار و موارد دیگر می‌نویسد:

خدا نیارد روزی که میدان برای بغضاء و شحناء ایشان باز شود. آن وقت است که چند نفرشان در شاهرود آدم می‌کشند (در واقعه ۱۳۲۴ فتنه بابی‌های شاهرود) یا مانند سلطان باروت‌کوب [نیک‌آئین] و چند تن اهل محفل روحانی در یزد محمد کوزه‌گر [فخار] را در کوره می‌سوزانند یا ذکرالله و عبدالحق نامی خود را در بین مهاجرین روسیه انداخته، در آذربایجان آتشی برافروختند که نمرود از آن شرم می‌برد.[۱۸۰]

تروریسم سیاسی

تروریسم سیاسی در تاریخ معاصر ایران از اواسط دهه ۱۸۴۰ م./ ۱۲۶۰ ق. با بابی‌گری آغاز شد و چنان با بابی‌گری پیوند خورد که در دوران متأخر قاجار نام «بابی» و «تروریست» مترادف بود. می‌دانیم که بابی‌ها ترور **امیرکبیر** را طراحی کردند و در ۲۸

۱۷۹. بنگرید به: *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۳۷۰-۳۷۴.
۱۸۰. *کشف‌الحیل*، ج ۲، ص ۷.

شوال ۱۲۶۸ ق./ ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م. به ترور نافرجام ناصرالدین شاه دست زدند که به دستگیری گروهی از ایشان انجامید. از آن پس این رویه در ایران تداوم یافت و به‌ویژه در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن اوج گرفت.

فعالیت‌های تروریستی دوران انقلاب مشروطه و پس از آن با نام سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، احسان‌الله خان دوستدار، اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، ابراهیم خان منشی‌زاده و محمد نظر خان مشکات‌الممالک در پیوند است. درباره سردار محیی و احسان‌الله خان در بحث نهضت جنگل سخن خواهم گفت. **ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک عضو فرقه بهائی بودند.**[۱۸۱] ابوالحسن علوی، پدر بزرگ علوی، می‌نویسد:

> **[ابوالفتح‌زاده] در حدود سال ۱۳۲۸ سفر کوتاهی به اروپا کرد و بعد از مراجعت در ۱۳۲۹، که مسیو مرنارد بلژیکی رئیس خزانه‌داری گردید، او مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار گردید و بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری با رعایا معزول شد و در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائی‌ها شده است و شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می‌کند.**[۱۸۲]

این سه نفر با حیدرعمواوغلی، تروریست معروف قفقازی، رابطه و همکاری نزدیک داشتند.[۱۸۳] **به‌نظر من، دیدگاه کسانی که حیدر عمواوغلی را به‌عنوان رهبر تروریسم دوران مشروطه معرفی کرده‌اند به‌کلی نادرست است. به‌عکس، حیدر عمواوغلی در زیر نظر ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الملک و با هدایت و دستور ایشان کار می‌کرد.**[۱۸۴]

فعالیت‌های مخفی اسدالله خان ابوالفتح‌زاده (سرتیپ فوج قزاق) و ابراهیم خان منشی‌زاده (سرتیپ فوج قزاق) و محمدنظرخان مشکات‌الممالک از سال ۱۳۲۳ ق. و با

---

۱۸۱. درباره بهائی بودن ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده مراجعه شود به: مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۱، ص ۱۱۲؛ *یغما*، سال ۵ (۱۳۳۱)، ص ۱۳۴. درباره بهائی بودن مشکات‌الممالک مراجعه شود به: تبریزی، *اسرار تاریخی کمیته مجازات*، ص ۵۴.

۱۸۲. ابوالحسن علوی، *رجال عصر مشروطیت*، تهران: اساطیر، ۱۳۶۳، ص ۱۶.

۱۸۳. از جمله بنگرید به: خاطرات شیخ محسن نجم‌آبادی مندرج در: رائین، *حیدر خان عمواوغلی*، ج ۱، صص ۹۱-۹۳.

۱۸۴. برای نمونه، در جلد اوّل کتاب *حیدر عمواوغلی*، تألیف رائین، نامه‌ای مندرج است از حیدر عمواوغلی خطاب به <آقای منشی‌زاده و اسدالله خان و محمد نظر خان>. (همان مأخذ، ص ۱۹۲) مضمون نامه به صراحت نشان می‌دهد که حیدر تابع گروه سه نفره فوق بود. مستندات جدّی دیگری نیز موجود است.

عضویت در انجمن مخفی معروف به «بین‌الطلوعین» آغاز شد که جلسات آن در خانه ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، نخست‌وزیر بعدی دوران پهلوی، برگزار می‌شد و بسیاری از اعضای آن بابی ازلی و تعدادی بهائی بودند.[۱۸۵] **این همان نکته‌ای است که آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بسیار دیر (پنج سال بعد) متوجه شدند و مازندرانی در نامه ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق. به حاجی محمدعلی بادامچی به آن اشاره کرد.**[۱۸۶]

عضویت در این انجمن و فعالیت‌های بعدی ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک (بهائی) و ازلی‌های عضو انجمن فوق را باید بخشی از عملکرد شبکه توطئه‌گر وابسته به اردشیر ریپورتر ارزیابی کرد و به این دلیل حضور اعضای دو فرقه متعارض ازلی و بهائی در کمیته فوق قابل توضیح است.[۱۸۷] **باید اضافه کنم که اعضای این انجمن، اعم از ازلی و بهائی، پس از تأسیس سازمان ماسونی لژ بیداری ایران (۱۳۲۵ق./ ۱۹۰۷م.) در پیرامون آن مجتمع شدند. برای مثال، مشکات‌الممالک صندوقدار لژ بیداری ایران بود.**[۱۸۸]

از ذیقعده ۱۳۲۳ ق. این فعالیت با عضویت اسدالله خان ابوالفتح‌زاده و برادرش سیف‌الله خان و ابراهیم خان منشی‌زاده در «انجمن مخفی دوّم» تداوم یافت.[۱۸۹] **در این انجمن سید محمدصادق طباطبایی (پسر آیت‌الله سید محمد طباطبایی)، ناظم‌الاسلام کرمانی و آقا سید قریش (از اعضای بیت سید محمد طباطبایی)**[۱۹۰] **و شیخ مهدی**[۱۹۱] **(پسر آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری) عضویت داشتند.** در همین زمان گرایش‌های تروریستی برخی از اعضای این انجمن کاملاً مشهود بود. برای مثال، **در یکی از جلسات انجمن مسئله قتل آیت الله سید عبدالله بهبهانی مطرح شد که با مخالفت سید محمد صادق**

---

۱۸۵. بنگرید به اسامی مندرج در: اسماعیل رائین، *حیدرخان عمواوغلی*، ج ۱، صص ۴۵-۴۸.

۱۸۶. بخشی از این نامه را قبلاً ذکر کردم. متن کامل سند فوق در مأخذ زیر تجدید چاپ شده است: شهبازی، *نظریه توطئه*، صص ۷۸-۸۱.

۱۸۷. پس از پیدایش فرقه بهائی، پیروان صبح‌ازل بسیار تضعیف شدند. معهذا، به‌رغم کمیت اندک، اعضای فرقه ازلی در مقامات مهمی حکومتی و فرهنگی ایران دوره مشروطه و پهلوی جای داشتند و یک شبکه کوچک ولی بسیار متنفذ را تشکیل می‌دادند.

۱۸۸. اسماعیل رائین، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، ج ۲، ص ۲۵۵.

۱۸۹. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۴۶۴.

۱۹۰. همان مأخذ، ص ۵۸۶.

۱۹۱. پدر دکتر نورالدین کیانوری از رهبران حزب توده.

طباطبایی مواجه گردید.[۱۹۲] اندکی بعد، **ارباب جمشید جمشیدیان (دوست صمیمی و محرم اردشیر ریپورتر) به عضویت این انجمن درآمد.**[۱۹۳]

گروه تروریستی فوق سرانجام شکل نهایی خود را یافت و به عملیات آِشوبگرانه و تفرقه‌افکنانه‌ای چون **ترور نافرجام شیخ فضل‌الله نوری** (۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ق.) دست زد. عامل این ترور **کریم دواتگر** بود که دستگیر شد. در این رابطه افراد دیگری نیز دستگیر شدند. **یکی از ایشان میرزا محمد نجات خراسانی، عضو فرقه بهائی، بود که به ارتباط با سفارت انگلیس و به عنوان شخصیتی فاسد شهرت داشت.**[۱۹۴] نجات نیز عضو کمیته بین‌الطلوعین بود.[۱۹۵] **به‌گفته تقی‌زاده، اسمارت، نماینده سفارت انگلیس، در جلسات بازجویی از محمد نجات شرکت می‌کرد و مواظب بود که** «**نتوانند به میرزا محمد زور بگویند.**»[۱۹۶] طبق گزارش ۱۵ ژانویه سِر جرج بارکلی به سِر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، در جریان این بازجویی‌ها کریم دواتگر تلویحاً **حسینقلی خان نواب**، برادر عباسقلی خان کارمند سفارت انگلیس، را به ترور مربوط کرد.[۱۹۷] حسینقلی خان نواب نیز از نزدیکان و محارم اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، بود.[۱۹۸]

ابوالفتح‌زاده و برادرانش و سایر اعضای گروه تروریستی و آشوبگر فوق، از جمله کریم دواتگر، سپس در روستای قلهک مستقر شدند که در آن زمان در ملکیت سفارت انگلیس بود و دولت ایران بر آن نظارت نداشت. در اوّل جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ق. ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده، به‌همراه **زین‌العابدین خان مستعان‌الملک**،[۱۹۹] گروه تروریستی جدیدی تشکیل دادند موسوم به کمیته جهانگیر. **ابوالفتح‌زاده و مستعان‌الملک و میرزا**

---

۱۹۲. همان مأخذ، ص ۵۸۱.

۱۹۳. همان مأخذ، ص ۴۲۷.

۱۹۴. شیخ ابراهیم زنجانی در خاطرات منتشر نشده‌اش مکرر از نجات با عناوین <دزد شریر، جاسوس انگلیس، بهائی بیشرف> یاد کرده است.

۱۹۵. *مقالات تقی‌زاده*، ج ۲، ص ۲۱۲.

۱۹۶. سید حسن تقی‌زاده، *زندگی طوفانی*، ص ۱۴۲.

۱۹۷. حسن معاصر، *تاریخ استقرار مشروطیت*، ج ۲، ص ۱۰۹۲.

۱۹۸. برای آشنایی با خاندان نواب شیرازی (هندی) و حسینقلی خان نواب بنگرید به: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۱۹۹. مستعان‌الملک نیز احتمالاً بهائی بود. در این رابطه هنوز در منابع منتشر شده اشاره‌ای به دست نیاوردم.

محمد نجات از جمله اعضای «محکمه انقلابی» بودند که حکم مرگ شیخ فضل‌الله نوری را صادر کردند.[۲۰۰] دادستان این محکمه **شیخ ابراهیم زنجانی** بود که تحت‌تأثیر میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)، عضو فرقه بهائی، قرار داشت.[۲۰۱]

در رجب ۱۳۲۸ق. حادثه قتل سید عبدالله بهبهانی رخ داد که عاملین آن وابستگان شبکه تروریستی ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده بودند. یکی از ضاربین بهبهانی فردی به‌نام حسین لله بود که بعدها با ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک در کمیته مجازات همکاری کرد. پس از این واقعه، ابوالفتح‌زاده به اروپا گریخت، مدتی بعد به ایران بازگشت و به‌عنوان متصدی گردآوری مالیات منطقه ساوجبلاغ و شهریار منصوب و اندکی بعد معزول شد. چنان‌که گفتیم، ابوالحسن علوی این عزل را به دلیل تبلیغات بهائی‌گری ابوالفتح‌زاده می‌داند.

کمیته مجازات

در اوایل شهریور ۱۲۹۵/ ذیقعده ۱۳۳۴ ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک عملیات خود را در قالب گروه جدیدی به‌نام کمیته مجازات آغاز کردند و قتل‌هایی را، به‌همراه انتشار اعلامیه‌هایی، آغاز کردند که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت و فضایی از رعب و وحشت در تهران آفرید و تأثیرات سیاسی عمیق بر جای نهاد. عملیات کمیته مجازات را باید بخشی از سناریوی بغرنجی ارزیابی کرد که حدود چهار سال بعد به کودتای رضاخان و سید ضیاء طباطبایی (۳ اسفند ۱۲۹۹) و سرانجام به سقوط حکومت قاجار و استقرار دیکتاتوری پهلوی انجامید.

قتل‌های فوق حدود پنج ماه به طول انجامید و عده‌ای، از جمله سید محسن مجتهد (فرزند محمد باقر صدرالعلما و داماد سید عبدالله بهبهانی) مقتول شدند. **سید محسن مجتهد در این زمان نفوذ فراوان در تهران و سراسر ایران به‌دست آورده بود.**[۲۰۲] قتل او به‌وسیله **احسان‌الله خان دوستدار** و حسین لله و حاجی علی صورت گرفت و آنان قبل از شروع عملیات مقداری عرق نوشیدند.[۲۰۳] یکی دیگر از قربانیان این کمیته میرزا عبدالحمید خان متین‌السلطنه ثقفی، مدیر روزنامه *عصر جدید*، بود که **در روزنامه**

---

۲۰۰. مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۶، صص ۱۲۶۸-۱۲۷۱.

۲۰۱. بنگرید به: شهبازی، *زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی* در: www.shahbazi.org

۲۰۲. بامداد، *شرح حال رجال ایران*، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲۰۳. تبریزی، *اسرار تاریخی کمیته مجازات*، ص ۵۴.

مظفری بوشهر (شماره‌های ۶۷ و ۶۸ مورخ شعبان ۱۳۲۲ق.) **مقاله‌ای تند علیه اردشیر ریپورتر منتشر کرده بود.**[۲۰۴] هسته مرکزی کمیته مجازات ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک بودند و ابوالفتح‌زاده رئیس کمیته محسوب می‌شد. **بنابراین محقیم که کمیته مجازات را، که سران آن به بهائی‌گری شهرت کامل داشتند،**[۲۰۵] **یک شبکه تروریستی بهائی بخوانیم.** مدتی بعد، اعضای کمیته شناسایی و تعدادی از ایشان دستگیر شدند. ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده در ۲۶ ذیقعده ۱۳۳۶ق. به‌شکلی مرموز در سمنان به قتل رسیدند و احسان‌الله خان دوستدار به قفقاز گریخت. مشکات‌الممالک پس از مدت کوتاهی آزاد شد.

پس از دستگیری اعضای کمیته مجازات، احمد خان صفا، مسئول پرونده فوق در نظمیه، به‌شکلی مرموز به قتل رسید. در این زمان، گروهی به‌نام «کمیته سیمرغ» طی اطلاعیه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرا قتل صفا را ناشی از مماشاتی دانست که دولت در قبال بهائیان در پیش گرفته است. **گروه فوق مدعی بود که در تنظیم پرونده تنها نام ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده ذکر شده، که برخلاف میل مسئولین دولت تصادفاً به تله افتاده‌اند، و مشارکت سایر بهائیان مسکوت مانده است.** در این اعلامیه چنین می‌خوانیم:

> **احسان‌الله خان، قاتل منتخب‌الدوله، و احمد آقای روحی و میرزا ضیاءاله که عضو عمده کمیته تروریست بودند، هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش می‌باشند... ما که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم، نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه [بهائی] تشکیل شود زیرا که اینها شروع به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند... این رشته سر دراز دارد.**[۲۰۶]

در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات فرقه بهائی در دستگاه نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بود که بتواند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهد. نفوذ بهائیان در نظمیه از زمان ریاست کنت دو مونت فورت بر نظمیه تهران آغاز شد. عبدالرحیم ضرابی (بهائی کاشانی) معاون او و کلانتر تهران بود و به این دلیل به عبدالرحیم خان کلانتر شهرت داشت. عبدالرحیم ضرابی با مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران، مرتبط بود و کتاب *تاریخ کاشان* را به سفارش مانکجی نوشت. از این

---

۲۰۴. بنگرید به: متولی، *کمیته مجازات*، صص ۱۶۸-۱۷۰.
۲۰۵. *اسرار تاریخی کمیته مجازات*، ص ۳۶.
۲۰۶. آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، پرونده ۴۳۸۵۰- ن.

کتاب سه نسخه خطی وجود داشت که در اختیار مانکجی، هنری لیونل چرچیل (کارمند سفارت بریتانیا) و جلال‌الدوله (پسر ظل‌السلطان و حاکم کاشان) بود.[۲۰۷] **عبدالرحیم خان ضرابی از اعضای خاندان سپهر و از خویشان مورخ‌الدوله سپهر است و پدر علیقلی خان نبیل‌الدوله بهائی معروف که از دوستان عباس افندی بود و سال‌ها شارژدافر ایران در ایالات متحده آمریکا. علیقلی خان ضرابی (نبیل‌الدوله) نیز در جوانی در سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد.** وی در آمریکا به یکی از ماسون‌های بلندپایه بدل شد و در طریقت اسکاتی کهن به درجه سی و سوم (عالی‌ترین درجه ماسونی) رسید.[۲۰۸]

برخی مورخین کوشیده‌اند تا گردانندگان و دست‌اندرکاران کمیته مجازات را انقلابیونی صادق و خشمگین جلوه دهند که از نابسامانی پس از انقلاب مشروطه و عدم تحقق آرمان‌های‌شان سرخورده و به تروریسم روی آوردند.[۲۰۹] این تحلیل، که در سریال تلویزیونی پربیننده «هزار دستان» (ساخته علی حاتمی) انعکاس یافته، به‌کلی نادرست است. بررسی دقیق زندگینامه گردانندگان کمیته مجازات چهره‌ای به‌کلی ناسالم و وابسته به کانون‌های استعماری از ایشان به دست می‌دهد و کارگزاران ایشان نیز گروهی اوباش و آدمکش حرفه‌ای، چون کریم دواتگر، بودند. برخی نویسندگان عملیات کمیته مجازات را اعتراض انقلابی علیه قرارداد ۱۹۱۹ و دولت وثوق‌الدوله خوانده‌اند. این ادعا نیز به‌کلی بی‌پایه است. کمیته مجازات در زمان اولین دولت وثوق‌الدوله در سال ۱۲۹۵ش./ ۱۹۱۶م. تشکیل شد و تنها پنج ماه (تا پائیز ۱۲۹۶/ ۱۹۱۷) فعالیت کرد. بنابراین، عملکرد آن ربطی به قرارداد ۱۹۱۹ نداشت.

یکی از سه پسر میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، به‌نام **داوود منشی‌زاده**، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس **گروه فاشیستی سومکا** دست زد. این گروه با نظامیان عالی‌رتبه وابسته به سازمان اطلاعاتی انگلیس، به رهبری **سرلشکر حسن ارفع**، رابطه

۲۰۷. عبدالرحیم کلانتر ضرابی (سهیل کاشانی)، *تاریخ کاشان*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۱ (چاپ جدید: امیرکبیر، ۱۳۷۸).

۲۰۸. برای آشنایی با علیقلی خان نبیل‌الدوله بنگرید به: *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۴۹۰-۴۹۲؛ اسماعیل رائین، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، ج ۳، صص ۴۵۹-۴۶۵.

۲۰۹. بنگرید به: سهراب یزدانی، <زندگانی سیاسی بنیانگذاران کمیته مجازات در کشاکش مشروطیت>، *نگاه نو*، شماره ۱۷، آذر- دی ۱۳۷۲، صص ۶-۷.

تنگاتنگ داشت و اقدامات آن بخشی از عملیات شبکه فوق به‌شمار می‌رفت.[۲۱۰]

بهائی‌گری، سرویس اطلاعاتی بریتانیا و نهضت جنگل

شبکه فوق در شکست و سرکوب نهضت جنگل نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرد که تاکنون مورد بررسی کافی قرار نگرفته است. احسان‌الله خان دوستدار، چهره سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را علیه میرزا کوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده‌های سرشناس بهائی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت[۲۱۱] و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، همدست او،[۲۱۲] از اعضای خاندان اکبر بود که برخی از اعضای آن، به‌ویژه میرزا کریم‌خان رشتی، به رابطه با اینتلیجنس سرویس انگلیس شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی، مبصرالملک و سعیدالملک، را به‌عنوان بهائی فعال می‌شناسیم.[۲۱۳] فتح‌الله اکبر (سردار منصور و سپهدار رشتی) برادر دیگر ایشان است که در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ رئیس‌الوزرا بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا نمود.[۲۱۴]

در این میان نقش احسان‌الله خان دوستدار، به عنوان یکی از برجسته‌ترین تروریست‌های تاریخ معاصر ایران، حائز اهمیت فراوان است. مأمور اطلاعاتی اعزامی حزب بلشویک به جنگل در گزارشی به باکوارزیابی خود را از میرزا کوچک خان و احسان‌الله خان دوستدار چنین بیان می‌دارد:

---

۲۱۰. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲۱۱. درباره خاندان بهائی دوستدار (ساری) مراجعه شود به: *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، ص ۸۱۸. آرامش دوستدار (بابک بامدادان)، نویسنده *درخشش‌های تیره*، برادرزاده احسان‌الله خان دوستدار (پسر عطاءالله خان دوستدار) است.

۲۱۲. سردار محیی در دولت <کودتای سرخ> احسان‌الله خان وزیر پست و تلگراف بود.

۲۱۳. *تاریخ ظهورالحق*،ج ۸، ق ۲، صص ۷۷۶-۷۷۷.

۲۱۴. درباره **خاندان اکبر** (خان اکبر) و نقش ایشان در تحولات معاصر ایران بنگرید به: <میرزا کریم‌خان رشتی؛ چهره مرموز تاریخ معاصر ایران>، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۵۵-۹۸.

ثابت قدمی فوق العاده میرزا کوچک خان و دقت فوق العاده، علاقه و همدردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستائیان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او را برانگیخته است... زندگی کوچک خان خیلی ساده است، او در اتاق ساده‌ای زندگی می‌کند، همراه رفقای خود و مجاهدها روی تشک کاه می‌خوابد، هیچ گونه مبل و زرق و برقی که مخصوص خان‌هاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانه‌ای دارد، سیگار نمی‌کشد، خوشگذرانی نمی‌کند، مشروب نمی‌خورد و ازساعت شش صبح تا نصف شب کار می‌کند.

مأمور اطلاعاتی حزب بلشویک در مقابل تصویری به‌غایت منفی از احسان‌الله خان به دست می‌دهد و علت کودتای او علیه میرزا کوچک خان را به تعصبات بهائی‌گری وی منتسب می‌کند:

احسان‌الله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق آمیز و آدمی شهرت‌پرست است. او جزو فرقه بابی‌ها (یکی از فرقه‌های ایران) است و پدر زن او میرزا حسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسان‌الله معتاد و الکلی است به طوری که مصرف ودکای او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدارزیادی است. او در اثر نفوذ گروه سردار محیی سریعاً ترقی کرده است... او می‌خواست کوچک خان را به مرام باب جلب کند ولی کوچک خان اعتراض کرد که حالا وقت پرداختن به مذهب نیست، لازم است برای آزادی وطن از انگلیسی‌ها و از ظلم‌شاه کار کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایس خود را تنیده بود، با دارودسته خود از اردوی کوچک خان خارج شود... [سردار محیی] این شخص بی‌اراده و بی‌فکر [احسان‌الله خان] را مطمئن کرده بود که با برقراری کمونیزم در ایران بهائی‌گری درایران موفق خواهد شد و آن را مذهب رسمی اعلام خواهند کرد. این موضوع برای هر فرد بهائی اغوا کننده‌است. این وعده احسان‌الله خان را کاملاً اغوا کرد که به منظور انتقام از تعقیب دیرینه بهائی‌ها توسط مسلمانان شعارها و اعلامیه‌هایی انتشار دهد... این بابی کهنه مغز باور کرده بود که‌کمونیزم اجازه خواهد داد بهائی‌گری در ایران توسعه یابد و مذهب رسمی کشور شود. این بود عللی که

احسان‌الله خان را از کوچک خان دور می‌کرد و موجب شد به دشمنان او بپیوندد.[۲۱۵]

پس از شکست نهضت جنگل، که به‌طور عمده به دلیل دسایس احسان‌الله خان و سردار محیی محقق شد، این دو به شوروی گریختند و در دوران استالین به اتهام وابستگی به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دستگیر و اعدام شدند. تورج اتابکی اتهامات وارده بر احسان‌الله خان را چنین بیان کرده است:

عاملیت سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایران، طرفداری پروپاقرص از فاشیسم، مبلغ تبلیغات زهرآگین در میان ایرانیان ساکن اتحاد شوروی، عامل تحویل برخی از انقلابیون ایرانی به مقامات ایرانی، عنصری ضد بلشویک که با سازماندهی یک گروه سی نفره از کارگران حوزه‌های نفتی تدارک عملیات تخریب را در حوزه نفتی باکو دیده بود.[۲۱۶]

این اتهامی است که درباره دیگر قربانیان ایرانی دوران استالین کمتر تکرار شد. اتهام سران حزب کمونیست ایران، مانند بهرام آقایف و دیگران، «ماجراجویی» و «چپ‌روی ضد لنینی» بود. بنابراین، اتهام ارتباط با سرویس اطلاعاتی بریتانیا بیهوده بر احسان‌الله خان وارد نشد. پیشینه عملکرد احسان‌الله خان و دوستانش در ایران گواه آن است که سازمان اطلاعاتی شوروی در مورد احسان‌الله خان به بیراهه نرفته است.

علاوه بر دو نمونه فوق (احسان‌الله خان و سردار محیی)، موارد متعددی از حضور مأموران بهائی اینتلیجنس سرویس بریتانیا در صفوف نهضت جنگل وجود دارد. یک نمونه، **میرزا شفیع خان نعیم**، بهائی گیلانی، است که در انزلی به‌دست جنگلی‌ها به قتل رسید.[۲۱۷]

نمونه دیگر، **غلامحسین ابتهاج** (پسر ابراهیم خان ابتهاج‌الملک و برادر ابوالحسن ابتهاج) است که به‌وسیله انقلابیون جنگل دستگیر شد. جنگلی‌ها قصد محاکمه و مجازات او را داشتند ولی با وساطت احسان‌الله خان دوستدار و میرزا رضا خان افشار

---

۲۱۵. مجموعه اسناد به دست آمده از آرشیوهای اتحاد شوروی سابق در باکو، تصویر سند در اختیار نگارنده است.

۲۱۶. بابک امیرخسروی، محسن حیدریان، *مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان*، تهران: نشر پیام امروز، ۱۳۸۱، ص ۸۱.

۲۱۷. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۷۸۵-۷۸۶.

آزاد شد.[۲۱۸]

میرزا رضاخان افشار نیز بهائی بود[۲۱۹] و نقش مخرب و مرموزی در حوادث نهضت جنگل ایفا کرد. او در زمان آغاز نهضت پیشکار مالیه گیلان بود. به همراهی با جنگلی‌ها پرداخت و مسئول مالی «کمیته اتحاد اسلام» شد. او سپس ۸۴ هزار تومان از پول کمیته را به سرقت برد و به تهران گریخت و بعدها به آمریکا رفت. افشار پس از بازگشت از آمریکا مترجم هیئت آمریکایی میلسپو شد و در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل مهمی چون حکومت گیلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان را به عهده داشت.[۲۲۰]

نمونه دیگر **عبدالحسین نعیمی** است که در حوالی سال ۱۹۲۰ میلادی در صفوف جنگلی‌ها حضور داشت. او به‌عنوان نماینده «کمیته نجات ایران»، که ریاست آن را احسان‌الله خان دوستدار به‌دست داشت، در اولین کنگره حزب کمونیست ایران (در انزلی) شرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت نمود.[۲۲۱] عبدالحسین نعیمی پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی (اهل روستای فروشان سده اصفهان)، است. میرزا محمد نعیم پس از مهاجرت به تهران در سفارت انگلیس به کار پرداخت. عبدالحسین نعیمی نیز، چون پدر، کارمند سفارت انگلیس در تهران بود.[۲۲۲] در گزارش مورخ ۱۳۴۵/۷/۱۰ ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیر کل سوم (مقدم) چنین آمده است:

> **عبدالحسین نعیمی در سال‌های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اوّل سفارت انگلیس [الن چارلز ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون... یکی از دوستان و همکاران نزدیک و مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی به‌طور مخفیانه و غیرمحسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در**

۲۱۸. بنگرید به: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، زیرنویس ص ۸۲.

۲۱۹. درباره تعلق احسان‌الله خان دوستدار و رضا افشار به بهائیت بنگرید به: ابراهیم فخرایی، *سردار جنگل*، تهران: جاویدان، ۱۳۵۴، صص ۱۴۰-۱۴۱.

۲۲۰. بنگرید به: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، زیرنویس ص ۸۲.

۲۲۱. تقی شاهین (ابراهیموف)، *پیدایش حزب کمونیست ایران*، ترجمه ر. رادنیا، تهران: گونش، ۱۳۶۰، ص ۲۱۱. (به‌نقل از: آرشیو انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی)

۲۲۲. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۳۶۲-۳۷۴؛ *تذکره شعرای بهائی*، ج ۳، ص ۴۸۴-۴۸۶.

تهران ادامه می‌داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می‌پرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکین بزرگ به‌شمار می‌رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است...[۲۲۳]

در دوران محمدرضا پهلوی، یکی از دختران عبدالحسین نعیمی، به‌نام ملیحه، همسر **سپهبد پرویز خسروانی** (از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضو فرقه بهائی) بود[۲۲۴] و دیگری، به‌نام محبوبه، به همسری محسن نعیمی (دبیر مؤید) در آمد. در حوالی سال ۱۳۴۶ او و شوهرش به آفریقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائیت در این منطقه بدل شدند.[۲۲۵]

بهائی‌گری و سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی

در بررسی تاریخ بهائیت، موارد چشمگیری از حضور بهائیان مهاجر ساکن عشق‌آباد و قفقاز در صفوف سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی پیشین مشاهده می‌شود. با توجه به نمونه‌های متعدد تاریخی، این حضور را باید تداوم سیاست گذشته بهائیان دانست که به‌عنوان «مأمور دوبل»، به‌سود اینتلیجنس سرویس بریتانیا، به خدمت سفارتخانه‌های روسیه و عثمانی و آلمان در می‌آمدند.

عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائی، به موارد متعددی از حضور بهائیان در سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی روسیه شوروی اشاره دارد. یک نمونه، **میرزا کوچک علی‌اوف**، از بهائیان معروف عشق‌آباد، است که به «تقلب» معروف بود. او پس از انقلاب بلشویکی روسیه «مفتش سرّی» بلشویک‌ها شد و برادرزاده‌اش به‌نام **عبدالحسین حسین‌اوف** در اداره گ. پ. او. (سازمان اطلاعاتی شوروی) به جاسوسی پرداخت و جمعی از ایرانیان مقیم روسیه را به زحمت انداخت.[۲۲۶] نمونه دیگر برادران عسکروف اند.

محمود و مقصود عسکروف دو برادرند از فامیل بهائی که یکی از آن‌ها هنوز در نزد روس‌ها مقرب است و از کارکنان سرّی ایشان است. این دو برادر، که همه فامیل‌شان بهائی است، در کارهای سیاسی دخالت کرده و می‌کنند.

---

۲۲۳. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، ص ۴۵۵.
۲۲۴. همان مأخذ، ص ۴۵۴.
۲۲۵. *تذکره شعرای بهایی*، ج ۳، ص ۴۸۶.
۲۲۶. *کشف‌الحیل*، ج ۳، صص ۸۵-۸۷.

آیتی می‌افزاید: دوازده **جوان بهائی مقیم روسیه که «در اداره گ. پ. او. مستخدم و جاسوس بالشویک‌ها شده و این استخدام را وسیله قاچاق امتعه خارجه کرده چادرهای پنج تومانی را... [از ایران] می‌برند به سی تومان می‌فروشند.»** آیتی درباره مفاسد اخلاقی محمود و مقصود عسکروف و هتاکی‌های ایشان در زمینه مفاسد جنسی مطالبی بیان کرده است.[227]

در زندگینامه حسن فؤادی نیز این کارکرد اطلاعاتی بهائیان ساکن عشق‌آباد مشاهده می‌شود. او به‌همراه «چند تن از معاریف بهائی» به‌وسیله دولت شوروی توقیف و زندانی شد ولی شش ماه بعد، در دی ۱۳۰۸ ش.، با دخالت دولت رضاشاه تمامی زندانیان بهائی آزاد و به ایران وارد شدند. اسامی بهائیان فوق به‌شرح زیر است: عباس احمداوف پارسایی، حسین حسن‌اوف، بهاءالدین نبیلی، احمد رحیم‌اوف، میرزا احمد نبیل‌زاده، میرزا محمد ثابت، میرزا حسن بشرویه‌ای [فؤادی]، علی ستارزاده، جعفر هادی‌اوف شیرازی، عباس فرح‌اوف، محمودزاده، محمد سرچاهی، محمدعلی نبیلی سرچاهی، عبدالکریم باقروف یزدی.

در موارد مشابه، قطعاً باید ایرانیان اخراجی از شوروی مدتی در قرنطینه می‌ماندند و معمولاً به ایشان مشاغل حساس ارجاع نمی‌شد زیرا در معرض ظنّ وابستگی به سازمان جاسوسی شوروی بودند. معهذا، بهائیان فوق با احترام فراوان مورد استقبال مقامات مشهد قرار گرفتند و بلافاصله وارد مشاغل دولتی و نظامی شدند. برای مثال، حسن فؤادی وارد خدمت نظامی و مدیر کتابخانه قشون مشهد شد. او مورد علاقه امیرلشکر شرق و افسران ارشد بود، یکی دو سال بعد از خدمات دولتی استعفا داد و به تهران رفت و کمی بعد به‌دستور محفل بهائیان تهران برای مدیریت مدرسه «وحدت بشر» راهی کاشان شد. او مدتی معلم مدرسه «تربیت» تهران بود و سپس در **مدرسه نظام** به تدریس پرداخت. فؤادی در اواخر عمر بسیار ثروتمند بود.[228]

با توجه به چنین سوابقی است که اسماعیل رائین در واپسین کتابش می‌نویسد:

> **نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئت‌های محافل بهائی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می‌کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان بخصوص در کشورهای اسلامی و عرب اکثر از بهائیان**

---

۲۲۷. همان مأخذ، ص ۹۰.

۲۲۸. *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۳۹۰-۳۹۶؛ *اخبار امری*، سال هشتم، شماره ۱۱-۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۰۸).

> **متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها، بخصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی موساد شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغول‌اند.**[۲۲۹]

ماهیت بلواهای ضد بهائی

مورخین بهائی درباره شورش‌های ضدبهائی فراوان سخن می‌گویند و می‌کوشند تا چهره‌ای بسیار مظلوم از سرگذشت این فرقه در ایران ترسیم کنند. **از این زاویه، تاریخنگاری بهائی شباهتی عجیب به تاریخنگاری یهودی دارد.** گویا بهائیان گروهی بودند که به‌دلیل دگراندیشی دینی قربانی تعصب و کین جاهلانه مسلمانان ایران می‌شدند. **بررسی نگارنده نشان می‌دهد که این ادعا در موارد عمده صحت ندارد و رهبری بهائیت و عناصر مشکوکی در میان جبهه مخالف بهائیان به عمد و با اهداف معین تبلیغی و سیاسی به ایجاد مهم‌ترین و جنجالی‌ترین آشوب‌های خونین ضد بهائی، معروف به «بهائی‌کشی»، دست زده‌اند.** از مهم‌ترین این موارد قتل هفت بهائی در سال ۱۳۰۸ ق. در یزد و شورش ضدبهائی ۱۳۲۱ق. در یزد و رشت و برخی دیگر از نقاط ایران است.

واقعه قتل هفت بهائی در یزد، که در منابع بهائی به «شهدای سبعه یزد» معروف‌اند،[۲۳۰] در زمان اولین دوره حکومت سلطان حسین میرزا **جلال‌الدوله**، پسر ارشد **ظل‌السلطان** (حاکم اصفهان)، در یزد رخ داد:

گروهی چند نفره (استاد باقر عطار و ملا تقی چیت‌ساز و چند تن از بستگان و اطرافیان ایشان) در شب ۲۳ رمضان ۱۳۰۸ ق. در مسجد میرچخماق راساً و خودسرانه به دستگیری دو بهائی (علی‌اصغر یوزدارانی و آقا علی) دست زدند و سپس نزد شیخ محمد تقی مجتهد (پسر شیخ محمدحسن سبزواری) رفتند و با تحریک احساسات دینی وی کسب تکلیف نمودند. شیخ محمد تقی دستور داد که بهائیان از مسجد اخراج شوند. پاسخ فوق ظاهراً این گروه را راضی نکرد زیرا به نزد حاجی نایب (حاجی

---

۲۲۹. رائین، *انشعاب در بهائیت*، ص ۱۷۱.

۲۳۰. اسامی <شهدای سبعه> یزد به‌شرح زیر است: آخوند ملا مهدی خویدکی، ملا علی سبزواری، محمدباقر (از محله چهارمنار)، علی‌اصغر یوزدارانی و برادرش حسن (پسران آقا حسین کاشی، از محله فهادان)، آقا علی (از محله کازرگاه).

اسدالله شیرازی)، فراشباشی جلال‌الدوله، شتافتند و به‌دستور حاجی نایب بهائیان زندانی شدند. روز بعد، جلال‌الدوله دو بهائی محبوس را به چوب بست و سپس آزاد نمود. شش روز بعد، **ظل‌السلطان** از اصفهان دستور حبس ایشان را صادر کرد. دو نفر فوق مجدداً دستگیر شدند و در جریان بازداشت این دو، به تحریک استاد مهدی (پسر استاد باقر عطار)، پنج بهائی دیگر نیز به زندان افتادند. سه روز بعد، جلال‌الدوله شیخ محمد تقی را احضار و درباره بابیان محبوس کسب تکلیف نمود. شیخ محمد تقی مجتهد از این همه ابرام جلال‌الدوله به حیرت افتاد و گفت: «**ما نمی‌دانستیم حضرت والا این‌قدر دشمن این طایفه بهائی هستید.**» بهرروی، به تحریک جلال‌الدوله، شیخ محمد تقی به نزد دو تن دیگر از علمای شهر (آخوند ملا محمد صادق و برادرش ملا محمدباقر مجتهد) رفت و گفت: «**حضرت والا فی‌الواقع کمال همراهی با ما علما دارند بلکه همت ایشان بیش‌تر از ماست.**» علمای فوق حاضر به همکاری نشدند. در نتیجه، شیخ محمد تقی، پدر (شیخ محمد حسن) و دو برادر خویش (شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر) و ملا حسین و ملا حسن (پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی) را به خانه خود دعوت کرد. این جمع شش نفره همراهی خود را با جلال‌الدوله اعلام نمودند. شیخ محمد تقی نزد حاکم شتافت و ماجرا را اطلاع داد. جلال‌الدوله گفت: «**احسنت، احسنت، احدی را مثل شما ندیدم که در این امور اقدام داشته باشند.**» بهرروی، جلال‌الدوله با تمهیدات مفصل همراهی علمای فوق را جلب نمود و جلسه‌ای تشکیل داد که آقا سید علی مدرس نیز به آن افزوده شد. در این جلسه هفت نفر بهائیان محبوس مورد استنطاق قرار گرفتند. یکی از ایشان (استاد مهدی بنا)، به وساطت آخوند ملا حسن، آزاد و به جای او آخوند ملا مهدی خویدکی، از بهائیان خویدک (سه فرسنگی یزد) دستگیر شد. **جلال‌الدوله از طریق شکنجه ایشان را وادار به اقرار به بهائی‌گری نمود.** در ۷ شوال از **ظل‌السلطان** تلگراف رسید که «**حضرات بهائی که حبس‌اند هرگاه شرعاً اثبات شده که بهائی هستند، آن‌ها را به قتل رسانید.**» به ادعای منابع بهائی، هفت روحانی فوق، پس از شنیدن اقرار محبوسین حکم قتل ایشان را کتباً صادر کردند. سرانجام، در ۹ شوال جلال‌الدوله بهائیان را اعدام کرد و امر نمود که در شب «بازارها را زینت ببندند و چراغان کنند.»[۲۳۱]

تمامی ماجرای قتل هفت بهائی در یزد، طبق روایت مهم‌ترین مأخذ بهائی در این زمینه، به‌شرح فوق است. این شرح موارد زیر را روشن می‌کند: اول، جلال‌الدوله و

---

۲۳۱. محمد طاهر مالمیری، *تاریخ شهدای یزد* (به‌نقل از: مصابیح هدایت، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۴۷)

پدرش (ظل‌السلطان) تعمدی عجیب در کشتن این بهائیان داشتند. دوم، در این ماجرا مردم به‌هیچ‌وجه دخالت نداشتند و تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهیت و حسن‌نیت ایشان روشن نیست. سوم، جلال‌الدوله به تلاش گسترده‌ای برای تحریک علمای یزد و کسب حکم قتل بهائیان دست زد و در این زمینه تقریباً ناموفق بود زیرا به‌جز گروه هفت نفره فوق سایر علمای شهر در صدور حکم قتل بهائیان مشارکت نکردند.

برای تبیین این ماجرا باید به سه نکته مهم توجه نمود:

اوّل، پیوندهای عمیقی که میان ظل‌السلطان و خاندان او، از جمله جلال‌الدوله، با دستگاه استعماری بریتانیا برقرار بود. ظل‌السلطان در این زمینه شهرت کامل دارد و نیازی به اثبات این پیوندها نیست. و نیز می‌دانیم که در دستگاه ظل‌السلطان بهائیان حضور فعال داشتند. **نامدارترین ایشان میرزا اسدالله خان وزیر (نیای خاندان وزیر) است که در دوران حکومت ظل‌السلطان قریب به سی سال وزیر اصفهان بود**[۲۳۲] **و در همین دوران است که بخش مهمی از ابنیه مهم تاریخی دوره صفوی تخریب شد.** مهدی بامداد می‌نویسد:

> **از کارهای بسیار زشت بلکه جنون‌آمیز ظل‌السلطان قطع اشجار خیابان‌ها و تخریب ساختمان‌های زیبای صفوی در اصفهان است... و با آن‌که چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغ هنگفتی به او بدهند و وی را از این کار زشت بازدارند، معذلک از تصمیم خود منصرف نگردید و بالنتیجه اکثر باغ‌ها و عمارات مذکور در زیر دست بیدادگری و امر او خراب و ویران شد.**

بامداد فهرستی از ابنیه مهم تاریخی اصفهان که در این دوران تعمداً تخریب شد، به‌دست داده است.[۲۳۳]

و می‌دانیم که بعدها در پاریس رابطه نزدیک و دوستانه‌ای میان ظل‌السلطان و عباس

---

۲۳۲. میرزا اسدالله خان وزیر در دوران وزارت اصفهان صاحب ثروت فراوان شد. خانه‌اش در محله شهشهان بود که قبلاً به میرزا محمدعلی نهری (بهائی) تعلق داشت. در اصفهان به بهائی‌گری معروف بود و خانه‌اش محل تجمع بهائیان و اقامتگاه مبلغان و مسافران بهائی. در سال ۱۳۳۶ ق. فوت کرد. خاندان وزیر از دو پسر و دو دخترش برجاست. (*تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۱، صص ۱۲۵-۱۲۶)

۲۳۳. *شرح حال رجال ایران*، ج ۴، صص ۹۸-۹۹.

افندی برقرار بود.[۲۳۴] جلال‌الدوله نیز در این سفر همراه پدر بود و با عباس افندی دیدار داشت.[۲۳۵] نمونه دیگری از رابطه پنهان جلال‌الدوله با سران فرقه بهائی را در دست داریم: **در جریان شورش ضد بهائی سال ۱۳۲۱ ق. در یزد، جلال‌الدوله شبانه به‌وسیله یکی از نوکرهای محرم خود به میرزا عباس قابل (مبلغ سرشناس بهائی) خبر داد که در خطر است** و لذا قابل در ظهر جمعه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱، در بحبوحه طغیان شهر علیه بهائیان، از یزد خارج و عازم آباده شد.[۲۳۶]

دوم، قتل هفت بهائی فوق در زمانی رخ داد که **حاج میرزا محمد تقی افنان**، نماینده و خویشاوند علی‌محمد باب و میرزا حسینعلی بهاء، به‌عنوان یکی از ملاکین و رجال و تجار بزرگ ایران در یزد حضور داشت و از نفوذ و اقتدار سیاسی فراوان برخوردار بود. او به یقین می‌توانست مانع اقدام جلال‌الدوله شود. **عجیب است که نه اسدالله خان وزیر (در اصفهان) و نه افنان (در یزد) هیچ کوششی در این زمینه نکردند.**

سوم، در میان هفت روحانی یزد که در ماجرای فوق با جلال‌الدوله همکاری کردند، پیشینه ملا حسین و ملا حسن قابل‌تأمّل است. این دو پسران **حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی** بودند که زمانی به بهائی‌گری گروید و سپس ظاهراً از ایشان کناره گرفت. عزیزالله سلیمانی می‌نویسد:

> [حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی] از مؤمنین اوّل ظهور بوده‌اند و با اینکه از علما بودند چون به این اسم مبارک بهائی معروف شدند، ایشان را گرفتند و تحت‌الحفظ با غل و زنجیر به کرمان بردند زیرا حکومت یزد و کرمان آنوقت یکی بوده و خود سردار حاکم آن وقت در کرمان بوده و تمام علما حکم قتل حاجی ملاباقر را داده بودند و چون به کرمان بردند سردار ظاهراً آدم خوش نفسی بوده حاجی را منصرف نموده به کمال عزت روانه یزد کرد. لذا حاجی ملا باقر بعد از این قضیه قدری به حکمت حرکت می‌نمودند. کم‌کم به‌کلی معاشرت با اهل بها را ترک نمودند.[۲۳۷]

---

۲۳۴. آیتی از دوستی و همپیالگی ظل‌السلطان و عباس افندی در پاریس سخن می‌گوید و می‌نویسد: <ظل‌السلطان در کاشان در حضور جمعی گفت: در پاریس شبی که با عباس افندی مشروب می‌خوردیم اسرار قلب خود را گفت و دانستم او هیچ دینی ندارد.> (*کشف‌الحیل*، ج ۳، ص ۱۴۰)

۲۳۵. فیضی، حیات *حضرت عبدالبها*، صص ۱۷۲-۱۷۵.

۲۳۶. *مصابیح هدایت*، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲۳۷. همان مأخذ، صص ۱۳۰-۱۳۱.

دومین دوره حکومت جلال‌الدوله در یزد از سال ۱۳۲۰ق. آغاز شد و اندکی بعد (از اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۱) با شورش ضد بهائی معروفی پیوند خورد که قریب به چهار ماه تداوم یافت، به قتل بیش از ۸۰ تن از بهائیان انجامید و بار دیگر نام ایشان را بر سر زبان‌ها انداخت.

در این زمان جلال‌الدوله با اردشیر ریپورتر و سران فرقه بهائی رابطه نزدیک داشت. او در نخستین روزهای حکومتش اراضی پهناوری را در پیشکوه یزد (تفت)، با کاریزی کهنه، به ثمن بخس خرید، آن را به‌نام عباس افندی «عباس‌آباد» نامید و به سفارش اردشیر ریپورتر و میرزا محمود افنان، ملا بهرام اخترخاوری (زرتشتی بهائی‌شده سرشناس یزد) را، به‌همراه ۱۵ خانوار زرتشتی- بهائی، از بمبئی به یزد فراخواند و سرپرستی این ملک را به او واگذارد.[۲۳۸] این ملا بهرام اخترخاوری بعدها، در دوران احمدشاه، به‌همراه گروهی دیگر از زرتشتیان و بهائیان[۲۳۹] در دستگاه ارباب جمشید جمشیدیان در تهران کار می‌کرد و عباس افندی در الواح متعدد ایشان را به خدمتگزاری به ارباب چنین توصیه می‌نمود:

> جناب ارباب شخصی خیرخواه است و بلند همت. باید از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانید در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمائید که عبرت دیگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.[۲۴۰]

بلوای ۱۳۲۱ یزد در زمان صدارت اتابک رخ داد و باید به‌عنوان بخشی از دسیسه‌های مفصلی انگاشته شود که در این زمان از سوی اردشیر ریپورتر و دوستانش برای ساقط کردن اتابک در جریان بود.[۲۴۱] عبدالحسین آیتی ماجرای یزد را «**نتیجه زشتکاری‌های بهائیان و دسایس سیاسی**» و کاملاً تعمدی می‌داند.[۲۴۲] او در توضیح علت این بلوا می‌نویسد:

---

۲۳۸. *تاریخ ظهورالحق*، ج ۸، ق ۲، صص ۹۶۵-۹۶۶.
۲۳۹. از جمله میرزا سیاوش، محمد حسین عطار یزدی و غلامعلی تفتی. (*فلسفه نیکو*، ج ۲، ص ۱۶۹)
۲۴۰. عبدالبهاء ، *مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی*، صص ۳۷-۳۸.
۲۴۱. نگرید به: شهبازی، زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی در: www.shahbazi.org
۲۴۲. *کشف‌الحیل*، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ج ۳ ص ۶۷.

روح و سرّ معاشرت مبلغین با زنان بهائی، ولی زن‌های جوان، به همت فروغی[۲۴۳] و ابن ابهر[۲۴۴] هر دو واحداً عرض اندام نمود. منتها به اسم این‌که چون حکمت اقتضا ندارد که عمومی باشد فقط باید زن‌ها در مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زیارت کنند و از وجود او متبرک گردند. و این قضیه در یزد به قسمی علنی شده و کار را خراب کرده بود که خویش و بیگانه و حتی فراش‌های حکومتی مطلب را تشخیص داده بالمآل مسلمین غیور طاقت نیاورده... آغاز بلوا و شورش کردند.[۲۴۵]

آیتی پس از نقل متن تلگراف اتابک (صدراعظم) به یزد دال بر ممانعت از شورش می‌نویسد:

در حالتی که از تلگراف مذکور... معلوم می‌شود دولت تا چه اندازه مراقبت کرده و علمای اسلام تا چه حد بیطرفی نموده‌اند و همه یاد دارند که مرحوم آیت‌الله آقای آقا میر سید علی حائری اعلی‌الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مردم را از بابی‌کشی منع کردند. معهذا، بهائیان چون محرک خارجی داشتند همه اقدامات دولت و علما را کان‌لم‌یکن انگاشته گاهی به قونسولخانه روس و انگلیس در یزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه به دست اجانب دهند و گاهی به علما دشنام گفتند تا مگر آنان را عصبی کرده حکمی بر علیه خود اصدار دهند شاید از این باب بهانه به‌دست اجانب افتد... خلاصه مقصود این بود که بهائیان در آن حادثه و سایر حوادث جز فتنه و فساد منظوری نداشته و ندارند. از روز اولی که محمود فروغی و تقی ابهری از طرف عباس افندی مأمور یزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه‌هایی که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائی بر پا کردند و بعداً به اسم تبلیغ خواستند زنان مسلمین را هم

---

۲۴۳. میرزا محمود خان فروغی (دوغ‌آبادی) مبلغ معروف بهائی.

۲۴۴. میرزا محمدتقی ابن ابهر مبلغ بهائی. همسر او، منیره ایادی، عمه یا خواهر **سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی** (پزشک مخصوص محمدرضا پهلوی و رئیس سازمان اتکا) بود و مانند دکتر ایادی به فساد اخلاق شهرت داشت. دختر ابن ابهر به‌نام نادره با دکتر مسیح خان ارجمند ازدواج کرد. خاندان ارجمند از نسل میرزا خلیل طبیب، از یهودیان بهائی‌شده کاشان، می‌باشند. مهرانگیز ارجمند همسر دکتر شاپور راسخ، معاون برنامه‌ریزی سازمان برنامه در اواخر حکومت پهلوی، بود.

۲۴۵. *کشف‌الحیل*، ج ۳ ص ۶۶.

آلوده سازند، تا موقع بروز بلوا و بعد از فرونشستن آتش فتنه **در همه موارد آلت بودند بعضی فهمیده و بعضی نفهمیده....**[۲۴۶]

تعمق در اقدامات **میرزا محمدباقر بصار رشتی** (مبلغ معروف بهائی و نیای خاندان بصاری) و **میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک** (مالک ثروتمند و مقتدر گیلان و مازندران و نیای خاندان ابتهاج) در سال ۱۳۲۱ ق. می‌تواند صحت داوری آیتی را ثابت کند:

در این زمان بصار و ابتهاج‌الملک نیز، چون فروغی و ابن ابهر در یزد، تبلیغات وسیع و بی‌پروایی را در سراسر گیلان آغاز کردند و موفق به جلب چند تن از افراد سرشناس شهر رشت به بهائیت شدند. همزمان حادثه تحریک‌کننده دیگری نیز رخ داد و آن اعلام بهائی شدن دو کشیش ارمنی و دو پزشک آمریکایی ساکن رشت بود. **این حادثه می‌تواند بیانگر دست پنهان سازمان‌های اطلاعاتی خارجی در برافروختن نایره آشوب باشد.** اقدامات بصار و ابتهاج چنان تحریک‌آمیز و بی‌پروا بود که مورد اعتراض برخی از معاریف بهائیان گیلان قرار گرفت و یکی از ایشان، میرزا آقا صمصام‌الحکما (پدر میرزا داوود خان گیلانی)، نامه‌ای به عکا ارسال کرد و به عباس افندی هشدار داد که «**بی حکمتی بصار تولید انقلاب [خواهد] کرد.**» عباس افندی در پاسخ چنین نوشت:

> **در ضوضاء [آشوب] جهله وهمی نه، البته باید گاه گاهی جزئی صدایی بلند شود که سبب انتباه خلق گردد.**

بدینسان، عباس افندی نه تنها از اقدامات فتنه‌گرانه بصار ممانعت نکرد بلکه او را تشویق نمود و کمی بعد «لوحی به افتخار بصار صادر کرد و در آن به او وعده صله و جایزه» داد.[۲۴۷]

> طولی نکشید که علمای شهر به تکفیر احبا قیام نمودند و اهالی را وادار بر اذیت دوستان کردند و کار به آنجا کشید که نصرالسلطنه [محمدولی خان تنکابنی] با تمام اقتداری که داشت ماده را غلیظ دید و یکی از نوکرهای محرم خود را شبانه نزد بصار و اشخاص سرشناس دیگر فرستاده، به هر یک پیغام داد که ماندن معاریف بهائیان در شهر اسباب انقلاب است، بهتر آن‌که چندی از رشت خارج

۲۴۶. همان مأخذ، ص ۶۹.

۲۴۷. *مصابیح هدایت*، ج ۵، صص ۴۹۴-۴۹۵.

شوند تا من بتوانم اهل غرض را تأدیب و امنیت بلد را تأمین کنم. لذا، هر کدام، **بجز چند نفر که مصلحت را در توقف و تحمل بلا دیدند،** به جانبی شتافتند.[۲۴۸]

در این بلوا، **سید اسدالله باقروف،** ثروتمند و ملاک و تاجر بزرگ رشت و تهران، درست مانند میرزا محمد تقی افنان در یزد، در شهر رشت مستقر بود و «مصون از تعرض عوام.»[۲۴۹] سید اسدالله باقروف و برادرانش (سید نصرالله، سید رضا، سید محمود و آقا میرعلینقی باقروف)، که به «سادات خمسه» شهرت داشتند، **از ثروتمندترین و متنفذترین بهائیان گیلان و تهران به‌شمار می‌رفتند.** بزرگ‌ترین ایشان **سید نصرالله باقروف** بود که «در طهران از اعیان بزرگ به‌شمار می‌آمد و تا زنده بود در سبیل امرالله فداکاری و برای جامعه احباب گره‌گشایی می‌کرد.»[۲۵۰] **مطبعه برادران باقروف** در تهران به ایشان تعلق داشت. این مطبعه ناشر برخی از مهم‌ترین کتب آن عصر، از جمله *کتاب آبی* (اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطیت ایران)، است که شالوده روایتی خاص از انقلاب مشروطه و تاریخ معاصر ایران را بنیاد نهاد.

تهران، ۶ تیرماه ۱۳۸۲

---

۲۴۸. همان مأخذ، ص ۴۹۶.
۲۴۹. همان مأخذ، ص ۵۰۱.
۲۵۰. همان مأخذ، ص ۴۷۶.